



خاطراته با لنین

کلارا زتکین

مترجم
سیف خدایاری
www.takbook.com

خاطراتم با لنین

کلارا زتکین

مترجم
سیف خدایاری

فهرست

۱	یادداشت مترجم
۷	مقدمه
۱	بخش اول
۶	بخش دوم
۱۹	بخش سوم
۲۷	بخش چهارم
۵۴	بخش پنجم
۶۳	بخش ششم

مطالعه آثار کلاسیک مارکسیستی و تاریخ جنبش کمونیستی یکی از ضرورت های زمانه ماست که متأسفانه تحت تأثیر رسانه های مجازی و “تحلیل های دو خطی” به فراموشی سپرده می شود. لنین و بلشویسم در این میان - به سبب مسیری که انقلاب اکتبر پس از مرگ او پیمود و مهمتر از همه پدیده استالین - بیشترین لطمه خورده است. لنین را باید دوباره کشف کرد و در این مسیر شناخت زمینه و زمانه لنین کمک شایانی به ما خواهد کرد. در همین راستا خاطرات کلارا زتکین شناخت عینی تری از لنین - نه فقط به عنوان معمار انقلاب اکتبر، بلکه به عنوان انسانی که زیستی اجتماعی هم داشت- به ما می دهد.

خاطرات کلارا زتکین از لنین در سال ۱۹۲۵ نوشته شده است و عمدتاً حول دیدارهای چندگانه ای است که بین آنها در فواصل ۱۹۲۰-۱۹۲۲ صورت گرفته است. بخشی از خاطرات کلارا زتکین با لنین - که فصل ششم کتاب را تشکیل می دهد، قبلاً - در بحبوحه انقلاب ۵۷ - به فارسی ترجمه شده است و در سایت های متعددی دیده می شود. صرفنظر از اشکالات در ترجمه، به لحظ متدیک اشکال عمده ای در آن دیده می شود. مترجم- که متأسفانه نام او هیچگاه ذکر نشده است و شخصاً به زحمات او ارج می گذارم- به احتمال زیاد تحت تأثیر ترند سیاسی غالب بر آن دوره بوده است که دیدی مکانیکی به مناسبات و روابط سیاسی- اجتماعی داشتند. به طور مثال در گفتگوهای زتکین با لنین، لنین در رابطه با تحولات مثبت اجتماعی پس از انقلاب اکتبر همه جا از زمان استمراری استفاده کرده است: داریم می سازیم؛ در حال ساختن است و ... اما مترجم از زمان ماضی بعید استفاده کرده است: ساخته شده است؛ انجام شده است. منظور من از بیان این نکته به ظاهر ساده اما ظریف این است که متد نگاه یک انقلابی به تحولات اجتماعی نگاهی پویا و ارگانیک- در پیوند مداوم با تحولات اجتماعی - است و نه نگاهی ایستا و مکانیکی و تقدیر گرا- که انقلاب معجزه ای است و با صورت گرفتن آن تمام مشکلات اجتماعی حل شده است.

پنج فصل دیگر کتاب- که برای اولین بار به فارسی ترجمه می شود- نگاهی نزدیک به لنین، لنین و هنر، جنگ لهستان، مسأله آلمان و دومین کنفرانس زنان کمونیست در کی عینی و زمینی از متد لنین به مسائل سیاسی روز - از جمله در جنگ لهستان و مسأله آلمان - بدست می دهد که کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

تصور می کنم این کتاب با معرفی مختصری از کلارا زتکین تکمیل تر می شود.

کلارا جوزفینه آیزنر در پنجم ژوئیه ۱۸۵۷ در ویدراو از توابع منطقه ساکسونی آلمان به دنیا آمد و بیستم ژوئن ۱۹۳۳ در آرخانگلسکویه- مسکو در گذشت. پدرش رئیس مدرسه و شخصیتی مذهبی، اما مادرش فرانسوی و آزادمنش بود. سال ۱۸۷۲ به لایپزیک نقل مکان کردند و کلارا در دانشکده معلمان شهر به تحصیل پرداخت. سال ۱۸۷۸ به حزب کارگران سوسیالیست آلمان پیوست که از نطفه های تأسیس حزب سوسیال دمکراتیک آلمان بود. سال ۱۸۷۸ دولت بیسمارک فعالیت کمونیستی را ممنوع کرد و سال ۱۸۸۲ کلارا زتکین به تبعید رفت و در فرانسه به روزنامه نگاری و مترجمی خواند. در همانجا از اعضای مؤسس گروه سوسیالیست انترناسیونال شد. در فرانسه با اوسپ زتکین از یهودیان روس و مارکسیست انقلابی آشنا شد و با هم ازدواج کردند که حاصل این پیوند دو پسر بود. اوسپ سال ۱۸۸۹ درگذشت و کلارا با فرزندان خود به اشتوتگارت بازگشت. چند سال بعد با گئورگ فردریک زوندل هنرمند ازدواج کرد. خانه زوندل محل دیدار مارکسیست های آن دوران بود و لنین سال ۱۹۰۷ به دیدن آنها رفته بود.

کلارا زتکین به مدت بیست و پنج سال سردبیر روزنامه برابری از انتشارات حزب سوسیال دمکراتیک آلمان برای زنان بود. در همین دوره همراه رزا لوکزامبورگ از مخالفان جدی خط تجدیدنظر طلبی برنشتاین بودند و مارکسیسم انقلابی را نمایندگی می کردند.

سال ۱۹۱۰ اولین کنفرانس جهانی زنان را در دانمارک برگزار کردند و به پیشنهاد لوئیزه زایتس روز ۱۹ مارس را به عنوان روز جهانی زن در نظر گرفتند که در کنفرانس مزبور کلارا زتکین پیشنهاد لوئیزه را " سکند" کرد. یک سال بعد روز جهانی زن با راهپیمایی بیش از یک میلیون نفر - و عمدتاً زنان سوسیالیست - در سرتاسر اروپا گرامی

داشته شد. البته کلارا همواره مخالف فمینیسم بورژوازی بود و معتقد بود که فمینیسم و مبارزه رهایی بخش زنان سوسیالیست با هم جور در نمی آیند. هر چند مبارزات اصلاح طلبانه را به مثابه ایستگاه هایی تا رسیدن به سوسیالیسم مورد تأیید قرار می داد. از جمله این مبارزات اصلاح طلبانه تأکید بر حق رأی زنان، مزد برابر با مردان و حق طلاق بود. این نوشته از کلارا به کوتاهترین وجه ممکن دیدگاه او در رابطه با زنان و سوسیالیسم را منعکس می کند.

زنان کارگر که خواهان برابری اجتماعی هستند از جنبش بورژوازی زنان - که برای برابری حقوقی مبارزه می کنند- انتظاری ندارند. این عمارت بر شن بنا شده و بنیانی ندارد. زنان کارگر کاملاً بر این باورند که مسأله رهایی زنان مسأله ای جدا و قائم بالذات نیست، بلکه بخشی از مسأله بزرگتر اجتماعی است. آنان کاملاً می دانند که این مسأله در چارچوب مناسبات موجود حل نمی شود، بلکه پس از تحول کامل اجتماعی تحقق می یابد.

با شروع جنگ اول جهانی کلارا زتکین به همراه رزا لوکزامبورگ، کارل لیکبنشت و تعدادی دیگر از اعضای حزب سوسیال دموکراتیک آلمان مخالف سرسخت جنگ اول جهانی و سیاست بورگفریدن حزب (آتش بس با حکومت و پرهیز از اعتصابات کارگری در دوران جنگ) بودند. در طول جنگ چندین بار بازداشت شد و سال ۱۹۱۶ به همین خاطر زندانی شد که به خاطر شرایط سنی اش آزاد شد. سال ۱۹۱۵ نیز کنفرانس ضد جنگ زنان سوسیالیست را در برلین برگزار کردند. کلارا زتکین در کنفرانس صلح زنان سوسیالیست در سویس چنین گفت:

کی از جنگ سود می برد؟ تنها اقلیت کوچکی در هر کشور: صاحبان کارخانجات اسلحه سازی و توپ سازی، سازندگان قایق ها و کشتی های جنگی و کارخانجات تأمین تدارکات مورد نیاز ارتش. آنان در راستای سود خود، نفرت را میان مردم دامن می زنند و منجر به شعله ور شدن بیشتر آتش

جنگ می شوند. کارگران در این جنگ چیزی بدست نمی آورند، بلکه هر چه برایشان عزیز است را از دست می دهند.

سال ۱۹۱۶ یکی از بنیانگذاران گروه اسپارتاکیست ها بود که یک سال بعد به نام حزب سوسیال دمکراتیک مستقل آلمان تغییر نام داد. پس از سال ۱۹۱۹ با تأسیس حزب کمونیست آلمان، نقش کلارا زتکین همواره در آن محوری بود. سال ۱۹۲۰ دومین کنفرانس جهانی زنان کمونیست را در مسکو برگزار کردند و روز ۸ مارس را به عنوان روز جهانی زن مورد تصویب قرار دادند. کلارا از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۳ به عنوان نماینده حزب در رایشتاگ (مجلس آلمان) حضور داشت. یک ماه پس از به قدرت رسیدن هیتلر در سال ۱۹۳۳ رایشتاگ به آتش کشیده شد و عملاً منحل گردید. ماجرای آتش سوزی رایشتاگ فرصتی برای هیتلر فراهم کرد تا علاوه بر انحلال پارلمان، حزب کمونیست آلمان را تحت تعقیب قرار دهد و حزب را ممنوعه اعلام کند. کلارا زتکین به شوروی رفت و همان سال در آنجا درگذشت.

از کلارا زتکین مقالات فراوانی به جای مانده است که در یک نگاه اجمالی همواره رادیکال ترین خط کمونیستی را چه در صفوف کمونیست های آلمان و چه در عرصه بین الملل تعقیب کرده است. در خلال گفتگوهایش با لنین این موضوع را به وضوح می توان دید.

ترجمه این کتاب را به همه فعالان درون جنبش کمونیستی و بویژه رفقای زن تقدیم می کنم. از رفیق سیوان کریمی به خاطر زحمات بی دریغ اش در صفحه بندی و نشر الکترونیکی کتاب تشکر می کنم.

در این لحظه اندوهناک، وقتی همه ما با عمیق ترین تألم فهمیدیم که با ضایعه ای جبران ناپذیر روبرو شده ایم، خاطرات زنده و روشنی بخش کسی که رهبری بزرگ و مردی بزرگ بود در ما بیدار می شود. در وجود لنین توازن مردی بزرگ، رهبری بزرگ و انسانی بزرگ وجود داشت و برای همیشه به عنوان قلب بزرگ پرولتاریای جهان تثبیت شده است. این سرنوشت شکوهمند از جانب مارکس برای رزمندگان کمون پاریس توصیف شد: کارگران، کسانی که برای ثروت جنگیده بودند و به تعبیر زئوم شاعر^۱ مانند کانادایی ها از “مدنیت سطحی دنیای کهن” و به تعبیر ما از “دروغ‌های مرسوم و ریاکارهای دنیای بورژوازی” بی خبر بودند، با ظرافت و حساسیت غریزی می توانستند حقیقت را از دروغ، عظمت واقعی را از فریب، عشق ثمربخش و غیرخودخواهانه را از میل به مشهور شدن که چیزی جز بطلان نیست، تشخیص دهند.

می دانم که کشاندن مسائل شخصی به حیطه عمومی دشوار است. اما احساس می کنم که وظیفه من است که از انبار خاطرات شخصی ام با دوست و رفیق فراموش نشدنی ما، تکه هایی بیرون بکشم. ادای دین به کسی که با نظریه و عمل به ما یاد داد که اراده انقلابی می تواند آنچه را که به لحاظ تاریخی ضرورت و تکامل یافته است، به آگاهی دریاورد؛ احساس وظیفه در برابر کسانی که لنین آنان را دوست داشت و برایشان مبارزه می کرد؛ احساس وظیفه در برابر پرولتاریا، خالقان، استثمارشدگان و سرکوب شدگان دنیا؛ ادای دین به کسی که قلب اش مالمال از دلسوزی بود و احساس وظیفه در مقابل کسانی که لنین در وجودشان شکوه رزمندگان انقلابی و سازندگان نظم برتر اجتماعی را تشخیص داده بود.

ک.ز.

ژانویه ۱۹۲۴

[۱] شاعر آلمانی اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم.

یک جلسه حزبی

اوایل پاییز ۱۹۲۰ بود که اولین بار پس از پیروزی انقلابی که “ دنیا را لرزاند ” لنین را دوباره دیدم. اگر خوب به خاطر داشته باشم، در جلسه ای حزبی در تالار اسوردلف کرملین و بلافاصله پس از ورود من به مسکو بود. از نظر من لنین تغییری نکرده بود. خیلی کم پیر شده بود. می توانم قسم بخورم که همان کت تمیز و آهار زده ای بر تن داشت که اولین بار او را در آن دیده بودم. اولین دیدار ما سال ۱۹۰۷ در کنگره دوم بین الملل در اشتوتگارت روی داد. رزا لوکزامبورگ که ذاتاً شمی هنری داشت، لنین را به من نشان داد و گفت: ” نگاهی بهش بنداز. این لنینه. به این کله شق با اراده نگاه کن. یک کله شق واقعی دهقان روسی با چند خطوط ظریف آسیایی در صورت اش. این مرد می خواهد کوهها را زیر و رو کند. شاید او زیر کوهها نابود شود، اما هرگز تسلیم نخواهد شد.“

رفتار و ظاهر لنین مثل سابق بود. بحث در جاهایی خیلی جنجالی و بعضاً

طوفانی می شد. لنین همانند کنگره دوم بین الملل در مشاهدات و پیگیری دقیق روند مباحثات؛ با اعتماد بنفس بالا؛ تمرکز؛ انرژی؛ انعطاف و مشارکت فوق العاده بود.

این خصوصیات را در ملاحظات و دخالت مداوم و سخنرانیهای طولانی در جلسات می دیدم. به نظر می رسید که هیچ چیز در خور توجهی از نگاه نافذ او و از تیزهوشی او بیرون نمی افتاد. در طول این جلسه و حتی بعد از آن فهمیدم که خصلت ذاتی لنین سادگی، صداقت و رفتار کاملاً طبیعی با همه رفقا بود. می گویم "طبیعی" چرا که عمیقاً پی برده ام که این آدم چیزی را که برای خود نخواهد، برای دیگران نیز نمی خواهد. طرز رفتار او با رفقا، بازتاب طبیعی شخصیت اوست.

لنین رهبر بلامنازع حزبی بود که آگاه به اهداف و راههای رسیدن به اهداف، کارگران و دهقانان روسیه را در جنگ قدرت رهبری کرد. الان هم با بدست آوردن حمایت آنان، دیکتاتوری پرولتاریا را رهبری می کرد. لنین به عنوان انسانی که می توانست در این موقعیت قرار بگیرد، خالق و رهبر امپراطوری بزرگی بود که به اولین دولت کارگران و دهقانان تبدیل شد. اندیشه و اراده لنین در بین میلیونها نفر، حتی خارج از شوروی وجود دارد. در هر تصمیم مهمی دیدگاههای او معتبر بود. هر جا استثمارشدگان و سرکوب شدگان وجود دارند، نام او سمبل امید و آزادی بود. کارگران روسیه که افق ایده آل انسانیت

مشترک المنافع را روبه روی خود می دیدند، می گفتند “ رفیق لنین ما را به کمونیسم رهبری می کند . باید تحمل کنیم، هر قدر هم سخت باشد “. آنان قحطی و سرما را تحمل کردند، به جبهه ها شتافتند و تحت شرایطی که در اوصاف نمی گنجد به استقرار صنایع همت گماشتند. دهقانان هم می گفتند: ” چرا باید نگران باشیم که اربابان بر گردند و زمین ها را از ما بگیرند؟ پدربزرگ لنین و تروتسکی با ارتش سرخ اش ما را نجات خواهند داد “. روی دیوارهای کلیساهایی در ایتالیا نوشته بودند “زنده باد لنین!“ و بدین شکل زبان حال کارگرانی می شدند که در انقلاب روسیه، آزادی خود را مدیون لنین بودند. در آمریکا، ژاپن و هند شورشیان در مقابل قدرتهای حاکمان تحت پرچم لنین جمع شده اند.

لنین چقدر فروتن و ساده بود. او که می توانست نگاهی به کار تاریخی خود بیندازد و دمی بیساید، بار سنگینی از اعتماد، احساس مسئولیت و کار بی وقفه بر او سنگینی می کرد! خود را میان رفقا گم کرده بود. یکی از آنان بود. یکی از بسیاران. اما هیچ حرکتی، هیچ کاری از او سر نمی زد که نشان دهد “ شخصیتی “ است. چنین رفتاری با او بیگانه بود، چرا که او واقعاً یک شخصیت بود. بطور مرتب پیک هایی وارد اتاق می شدند و گزارشهای مختلفی از تشکلات مدنی و نظامی می آوردند. گزارشاتی که غالباً با عجله و چند خط جواب داده می شد. لنین به همگی لبخندی دوستانه می زد یا سری تکان می داد و با چهره ای

باشش با همه برخورد می کرد. در این جلسات به طور مرتب به رفقا توصیه هایی سازنده می کرد. در فاصله جلسات لنین زیر هجومی واقعی قرار می گرفت. رفقای زن و مرد از مسکو، پترزبورگ و سایر مناطق دوردست و جوانان بسیاری، افراد بسیار جوانی دورش را می گرفتند. “ولادیمیر ایلیچ لطفاً...؟” رفیق لنین، با این... مخالفت نکن؟” ایلیچ می دانیم که تو...اما...” چنین درخواستها، پیشنهادات، پرسش هایی در اطراف او موج می زد.

لنین در استماع و جواب دادن به این پرسشها صبور و خستگی ناپذیر بود. او گوشی شنوا داشت و توصیه ای مناسب برای هر سؤال و دردلهای شخصی داشت. طرز رفتار او با جوانان بویژه بسیار ظریف بود. حالتی رفیقانه، عاری از هر گونه فضل فروشی و نگاه از بالا و عاری از هر نشانه ای که کبر سن به خودی خود فضیلتی دارد. لنین با همه برابر رفتار می کرد و با تمام وجود رشته قلب اش را به همه گره می زد. کمترین نشانه ای از حس “ریاست” در او دیده نمی شد. اقتدار او در حزب به عنوان پدر ایده آلی بود و رفقا برتری لنین را با علم به آگاهی او پذیرفته بودند و لنین آرزو می کرد، چنین باشد. در این فضای پیرامون لنین به یاد دارم که هیچ نشانه ای از ترشویی، سختگیری و خودبرتربینی “پدر حزب” سوسیال دموکراسی آلمان در او دیده نمی شد. بویژه عاری از نوکرمآبی مبتذل، ابرت^[۱] سوسیال دمکرات [آلمانی] بود که در مقام ریاست جمهوری

[۱] فریدریک ابرت ۱۸۷۱-۱۹۲۵؛ رهبر حزب سوسیال دمکراتیک آلمان و اولین رئیس جمهور آن

بورژوازی، به طرز مبتذلی چاکرمنشی خود را به اربابان نشان داده و بر اثر همین چاکرمنشی اعتبار خود را در میان پرولتاریا و همه انسان‌های شریف از دست داد. [ابرت] نشان داد که این آقایان چنان " احمق یا جسور نیستند که مانند لنین دنبال انقلاب باشند." تحت مراقبت این آقایان، سرمایه داران " در ننوی امپراطوری رم " می توانند بسیار راحت تر از زمان هنریش هاینه در [داستان] سی و سه پادشاه به خواب بروند. تا زمانیکه انقلاب از ضرورت تاریخی فوران کند و جامعه اینجا [آلمان] نیز بخروشد و فریاد بزند: " من کیستم؟"^۲

از سال ۱۹۱۹ تا مرگ اش به سال ۱۹۲۵. در جریان انقلاب باواریا و تحولات انقلابی پس از جنگ اول در آلمان آشکارا متحد ارتجاع و در مقابل انقلاب قرار گرفت.م

[۲] اشاره به فریاد نپتون در داستان ویرجیل؛ آنه ئید که به نشان عصیان و نافرمانی فریاد برکشید:

Quos ego?م

لنین و فرهنگ

اولین دیدار من از خانواده لنین، احساسی را که در کنفرانس حزبی پیدا کرده بودم، تقویت کرد و پس از گفتگوهایی که از آن زمان با او داشته ام، این احساس عمیق تر شده است. درست است که لنین در کرملین، قلعه تزار سابق، زندگی می کند و آدم باید از چندین دروازه و نگهبان عبور کند تا به او برسد، اما این مقررات با تلاش ضدانقلاب برای از بین بردن رهبران انقلاب تا امروز هم قابل توضیح است.

هر وقت لازم بود لنین در این ساختمان دولتی افراد را ملاقات می کرد. اما منزل او بی نهایت ساده و بی تکلف بود. به خانه کارگران بسیاری سر زده ام که اثاثیه منزل آنان بسیار گرانتتر از منزل "دیکتاتور مطلق مسکو" است. وقتی به منزل لنین رسیدم، همسر و خواهرش مشغول خوردن شام بودند و بلافاصله

صمیمانه مرا دعوت کردند که با آنان شام بخورم. غذایی ساده بود و به اقتضای دوران سخت: چای، نان سیاه، کره، پنیر. کمی بعد خواهر لنین می خواست چیز "شیرینی" برای "مهمان عزیز" پیدا کند و شیشه کوچکی مربا پیدا کرد. همه می دانستند که دهقانان برای "لنین شان" هدایایی از قبیل آرد، بیکن، تخم مرغ، میوه و می آوردند. اما همه می دانستند که هیچ چیزی در خانه لنین نمی ماند. همه "هدایا" به بیمارستان ها و یتیمخانه ها فرستاده می شد. خانواده لنین سخت به این اصل اخلاقی چسبیده بودند که نباید زندگی بهتری از دیگران، یعنی توده های کارگر، داشته باشند.

من رفیق کروپسکایا، همسر لنین، را از زمان کنفرانس بین المللی زنان سوسیالیست که مارس سال ۱۹۱۵ در برن برگزار شد، ندیده بودم. چهره مهربان او با چشمان دوست داشتنی اش، نشانه هایی از بیماری بدخیمی را با خود حمل می کرد که از درون او را می خورد. اما اینها به کنار، کروپسکایا هم همانطوری مانده بود و تجسم فروتنی و صداقت بود که بیشتر ناشی از یک سادگی زاهدانه بود. موهایش را به ملایمت به پشت شانه کرده و با گره ناشیانه ای از پشت بسته بود. می شد کروپسکایا با آن لباس بدقواره اش را با زن خانه داری اشتباه گرفت که تنها مشغله اش کمبود وقت است. "بانوی اول امپراطوری کبیر روسیه" - با ادبیات و معیارهای بورژوازی - بدون تردید در صف اول از خودگذشتگی و

فداکاری در راه زحمتکشان و سرکوب شدگان قرار داشت. نزدیکی افکار و کار مشترک او را به لنین گره زده بود. نمی توان از لنین حرف زد و به کروپسکایا فکر نکرد. او “ دست راست لنین ” ؛ اولین و بهترین منشی ؛ به لحاظ فکری مجاب ترین رفیق لنین؛ مجرب ترین شارح دیدگاههای لنین ؛ در گردهم آوردن رفقا و هواداران برای استاد نبوغ ، به طرزی پیگیر و حکیمانه رفیقی خستگی ناپذیر بود و نیز عاملی بسیار مؤثر در اشاعه افکار لنین در میان طبقه کارگر بود. به جز اینها، کروپسکایا حوزه فعالیتهای شخصی داشت و خود را با تمام وجود وقف آن کرده بود: نظام آموزش و تعالیم توده ای

مضحک و موهن است که رفیق کروپسکایا را در کرملمین به عنوان “ معاون لنین ” تصور کنیم. کروپسکایا در تمام عمرش، حتی در تبعید و در شرایطی که احکام ظالمانه قضایی آنان را از هم جدا کرده بود، با لنین کار کرده و مراقب اش بود. طبیعت عمیقاً ماهرانه کروپسکایا موجب شده بود که لنین به معنای واقعی کلمه “ منزلی ” داشته باشد و در این امر از حمایت عاشقانه خواهر لنین برخوردار بود. منزل نه به مفهوم عیاشی آلمانی ، بلکه فضایی معنوی که در نتیجه روابط انسان‌های سرزنده که به خانه آنان رفت و آمد می کردند، ایجاد شده بود. واضح است که در چنین روابطی، صداقت، حقیقت، فهم و اصالت همه چیز را تعیین می کند. هر چند در آن زمان هنوز شخصاً با رفیق کروپسکایا آشنایی نداشتیم، اما در “ مملکت ” او و تحت توجهات دوستانه او، فوراً احساس کردم که در خانه

خودم هستم. وقتی لنین آمد، و شاید اندکی بعد، گربه بزرگی سر رسید و همه خانواده با خوشحالی به استقبال گربه رفتند. گربه روی "شانه های تروریست" جهید و پس از اندکی به آرامی در بغل اش نشست. واقعاً احساس کردم در خانه خودم هستم یا با رزا لوکزامبورگ و گربه اش "میمی" هستیم که در میان رفقای رزا جایگاهی تاریخی داشت.

لنین متوجه شد که ما سه زن درباره هنر، مسائل آموزشی و تعلیماتی صحبت می کنیم. من با شوق کامل، کار فرهنگی هرکولی بلشویکها را تحسین می کردم. از انرژی و فعالیت نیروهای خلاق که راههای نوینی بروی هنر و آموزش باز کرده بود، صحبت می کردم. اما احساس خودم را پنهان نمی کردم که مقدار قابل توجهی از تردید، ناروشنی، عدم قطعیت و تجربه گرایی در این کارها دیده می شود. در کنار میل وافر به محتوای جدید، فرم جدید، شیوه های نوین سبک زندگی، بسیاری از سبک های فرهنگی و هنری وجود داشتند که دنبال الگوی غربی بودند. لنین بلافاصله با کمال سرزندگی وارد این بحث شد و گفت: "نیروهای خلاق و بیدارکننده که فرهنگ و هنر نوینی در شوروی بوجود می آورد، خوب و بسیار خوب است. رشد غول آسای این پدیده قابل فهم و مفید است. ما

باید آنچه را که قرن‌ها مغفول مانده است، بیدار سازیم. شور و شوق با هرج و مرج، تب جستجوی راه‌های جدید، ناظران جدید، "هلهله" امروز برای تمایلات خاص هنری و معنوی و "به صلیب کشیدن" آنان در فردا روز! همراه می شود. همه اینها گریزناپذیر است."

"انقلاب تمام نیروهایی را که مدفون شده بودند، رها می کند و آنان را از عمق به سطح می کشاند. بگذارید نمونه ای بیاورم: به فشاری که از سوی سرمشق‌ها و سرکشی‌های دادگاه‌های تزار و نیز از سوی سلايق و تخیلات طبقه اشراف و بورژوازی روی نقاشی، مجسمه سازی و معماری وجود داشت دقت کنید. در جامعه ای که بر اساس مالکیت خصوصی است، هنرمند کالای خود را برای بازار خلق می کند. او به مشتری نیاز دارد. انقلاب ما عمده ی این فشار کسل کننده را از روی هنرمند برداشته است. انقلاب ما دولت شوراهای را به حامی و محافظ آنان تبدیل کرده است. هر هنرمندی و هر کسی که آرزویی هنرمندانه در سر دارد، می تواند ادعا کند که این حق را دارد که آزادانه طبق ایده آلهای خود چیزی را، خوب یا بد، خلق کند. بنابراین با این شور و حال، این مهمه و این تجارب روبرو هستیم."

"اما، البته که ما کمونیست هستیم. نباید دست در جیب بگذاریم و اجازه دهیم این هرج و مرج به هر راهی که می خواهد، برود. باید آگاهانه تلاش کنیم رهنمای این پیشرفت باشیم؛ باید به مسیر آن شکل بدهیم و راه نشان دهیم. در

این زمینه هنوز بسیار ناموفق هستیم. به نظر می رسد که ما نیز “دکتر کارلستاد”^[۱] خود را داریم. ما بسیار بیش تر [از کارلستاد] “بت پرست” هستیم. باید زیبایی را به چنگ آوریم؛ از آن الگویی بسازیم؛ آن را حفظ کنیم و لو “کهن” باشد. چرا باید از زیبایی واقعی رویگردان باشیم و آن را در راه خیر و به عنوان نقطه شروع پیشرفت بکار نبریم؟ فقط به این خاطر که “کهن” است؟ چرا باید از “نو” مانند الهه ها اطاعت کنیم؟ فقط به خاطر اینکه “نو” هستند؟ این ابتذال است. ابتذال محض. در مورد احترام به هنر به سبک غربی نیز ریاکاری نهادینه شده ای می بینیم. البته که غیرآگاهانه است! ما انقلابی های خوبی هستیم، اما احساس می شود که ناچار شده ایم که وانمود کنیم بر “قله فرهنگ معاصر” قرار گرفته ایم. من این جرأت را به خودم می دهم که خود را “وحشی” نشان دهیم. نمی توانم آثار اکسپرسیونیسم، فوتوریسم، کوبیسم و سایر ایسم های مشابه را به عنوان عالیترین جلوه نبوغ هنری ارزش گذاری کنم. من اینها را نمی فهمم. مرا به وجد نمی آورند.

گفتم: باید اعتراف کنم که من نیز فاقد مکتبی برای شناخت یا روحی شورانگیز هستم که بپذیرم شکل هنری یک بینی بایستی یک مثلث باشد و اینکه تحت

[۱] اشاره به آندریاس کارلستاد، مصلح اجتماعی و نویسنده قرن شانزدهم، از همکاران مارتین لوتر که

فشار واقعیات انقلاب باید بدن انسان را به توده ای بی شکل که روی دو چوب پا قرار دارند و چنگ های پنج شاخه روی آن قرار دارند، ببینیم.

لنین از ته دل خندید: ” آره! کلارای عزیز. ما خیلی قدیمی هستیم. شاید کمی بیشتر از انقلاب بگذرد ما نیز از بقیه عمر احساس رضایت کنیم. ما دیگر هنر جدید را درک نمی کنیم، باید آن را پشت گوش بیندازیم.“

لنین ادامه داد: ” اما عقیده ما درباره هنر مهم نیست. چیزی که هنر به صدها یا هزاران نفر می بخشد، به اندازه کار ما مهم نیست. هنر به مردم تعلق دارد. باید در توده های وسیعی از کارگران ریشه داشته باشد، آنان باید هنر را درک کنند و به آن عشق بورزند. هنر باید ریشه در احساس توده ها داشته باشد و در احساسات، اندیشه ها و آرزوهای آنان رشد و نمو کند. هنر باید هنرمند را در توده ها بار بیاورد و رشد دهد. آیا ما باید کیک و پنیر به اقلیتی بدهیم در حالیکه توده های وسیعی از کارگران و دهقانان نان سیاه هم ندارند؟ منظور من حتی بر خلاف چیزی که تو تصور می کنی فقط ظاهر قضیه نیست، بلکه صورناپذیری است. ما باید همیشه کارگران و دهقانان را پیش چشم خود داشته باشیم. باید یاد بگیریم که آنان را به حساب بیاوریم و برای آنان کار کنیم. حتی در حوزه هنر و فرهنگ.“

” بنابراین ممکن است هنر به مردم روی بیاورد و مردم به هنر روی بیاورند.“

ما باید اول از هر چیز سطح عمومی آموزش و فرهنگ را ارتقا دهیم. کشور ما در این زمینه در چه وضعی است؟ شاید تعجب کنی که از زمان رسیدن به قدرت، به کار فرهنگی عظیمی دست یافته ایم. بدون گزافه گویی می توانیم بگوییم که در این زمینه بسیار جلو رفته ایم. ما نه فقط سرها را نبریده ایم - آنگونه که منشویکها و کائوتسکی های کشورهای دیگر ما را بدان متهم می کنند، بلکه مغزها را شکوفا کرده ایم. مغزهای بسیاری. اما "بسیار" فقط در مقایسه با گذشته و در مقایسه با طبقات حاکم و دستجات آنان در ادوار گذشته. ما با نیازهای غول آسای کارگران و دهقانان برای آموزش و فرهنگ روبرو شدیم. نیازها ما را بیدار کرد و به ما انگیزه داد. نه فقط در پطروگراد و مسکو؛ نه فقط در مراکز صنعتی، بلکه خارج از این شهرها و در روستاها. و ما خواهی نخواهی ملت فقیری هستیم؛ ملتی دربدر هستیم و اکثریت مردم از نظر فرهنگی قربانی و محروم بوده اند. البته که در حال حاضر کمپین عظیمی برای رفع بیسوادی براه انداخته ایم.

"در روستاها و شهرهای کوچک کتابخانه و "کلبه های کتابخوانی" برپا کرده ایم. در حیطه های مختلف دوره های آموزشی را سازمان داده ایم. تولیدات نمایشی و کنسرت های خوبی برگزار کرده ایم. "نمایشگاههای سیار" و "تابلوهای آموزشی" متعددی را به سرتاسر کشور ارسال کرده ایم. اما تکرار می کنم، همه اینها در خدمت میلیونها آدمی است که از دانش ابتدایی و بدوی ترین

فرهنگ! محروم بوده اند. اگر امروز در مسکو ده هزار نفر و فردا ده هزار نفر دیگر از اجرای نمایشهای عالی بهره مند شوند، میلیونها نفر هستند که جویای یادگیری حروف الفبا هستند تا بتوانند نام خود را بنویسند؛ که حساب یاد بگیرند؛ تشنه فرهنگ هستند؛ شیدای آموزش اند؛ تازه دارند یاد می گیرند که عالم تحت قوانین طبیعی می چرخد نه “ پدر آسمانی ” نه جادوگران و نه رمال ها!

میان حرف او پریدم و گفتم: رفیق لنین! اینقدر با تلخکامی از بیسوادی شکوه نکن. [بیسوادی] تا درجه معینی به پیشبرد انقلاب کمک کرد. [بیسوادی] مانع از این شد که کارگران و دهقانان مرعوب و آلوده به ایده ها و فرضیات بورژوایی بشوند. تبلیغات و تهییج [انقلابی] شما روی زمین بکر رشد کرد. شخم زدن و کاشت زمین بکر آسان تر است تا اینکه مجبور باشی جنگل را ببری و ریشه هایش را بکنی و دور بیندازی .

لنین در جواب گفت: ” آره، این درست است. اما فقط تا حدّ معینی یا بهتر بگویم تا مقطع معینی از مبارزه. بیسوادی تا مقطع قبضه کردن قدرت، با مبارزه ما انطباق پذیر بود. با ضرورت تخریب دستگاه نظم کهن. اما آیا ما فقط به خاطر تخریب، خراب کردیم؟ ما تخریب کردیم تا چیز بهتری بسازیم. بیسوادی با امر

سازندگی جور در نمی آید. همانطور که مارکس گفته است، این امر خود کارگر است تا خویشتن را رها کند و من دهقان را به این متن اضافه می کنم. جامعه شورایی ما چنین امری را ممکن خواهد کرد. به یمن وجود جامعه شورایی، هزاران کارگر در پیکره های مختلف شورایی اکنون مشغول آموزش سازندگی اند. همانگونه که خودشان در محافل شما می گویند، اینها زنان و مردان “ در آستانه حیات ” اند. به این معنی که بیشتر آنان در رژیم کهن بزرگ شده اند، یعنی بدون آموزش یا فرهنگ بزرگ شده اند و اکنون با اشتیاق کامل دنبال فرهنگ و آموزش هستند. ما تمام سعی خود را بکار می گیریم که زنان و مردان جوان را به کار شورایی جلب کنیم و از این طریق آنان را عملاً و نظراً راهنمایی کنیم. نیاز به نیروهای اجرایی و سازنده را نمی توان انکار کرد. ما ناچار به استخدام دیوانسالاران کهن هستیم و خود نیز در آینده دچار دیوانسالاری خواهیم شد. قلباً از این موضوع متنفرم. نه فقط به خاطر فرد دیوانسالار. ممکن است چنین فردی، آدم رذل توانایی باشد. اما من از این نظام [دیوانسالاری] متنفرم. دیوانسالاری از بالا و از پایین نظام را فلج و فاسد می کند. مهم ترین سلاح برای ریشه کن کردن دیوانسالاری و فائق شدن بر آن، گسترش هر چه بیشتر آموزش و راهنمایی توده ای است. و “ چشم انداز آینده ما چطور است؟ ” ما نهادهای باشکوهی ایجاد کرده ایم و واقعاً گامهای بسیار خوبی برداشته ایم تا جوانان کارگر و دهقان آموزش ببینند؛ مطالعه کنند و کسب فرهنگ کنند. اما اینجا

بازهم سؤال این آزاردهنده به میان می آید: آیا این مقدار کافی است؟ ابداً! هنوز مهدکودک، پرورشگاه اطفال و مدارس ابتدایی بسیار کمی داریم. میلیونها کودک بدون آموزش و بدون تعلیمات بزرگ می شوند. آنان در جهالت و بی فرهنگی پدران و اجداد خود بار می آیند. چه استعدادهایی تلف می شوند؛ چه آرزوهایی می خشکند! این جنایتی شنیع علیه سعادت نسل امروز و غارت سرمایه های دولت شوراهاست که باید به جامعه ای کمونیستی گذار کند. این خطری عظیم برای آینده است.“

در لحن صدای لنین که معمولاً آرام است، ته رنگی از خشمی فروخته احساس می شود. فکر می کردم که هنگام صحبت با ما سه نفر این موضوع باید خیلی بر او تأثیر گذاشته باشد؛ باید خیلی به مشغله او تبدیل شده باشد. گفتم که شخصی - که نام او را فراموش کرده ام - از خصوصیات صحبت کرده است که در زندگی هنری و فرهنگی وجود دارد و آنها را در ظرف زمان می سنجد و آنها را “تلطیف کننده شرایط” می نامد.

لنین گفت: “می فهمم! بسیاری از مردم صادقانه فکر می کنند که می توان بر مشکلات و مخاطرات کنونی با “نان و پنیر” فائق آمد. نان، قطعاً! سیرک، بسیار خوب! اما نباید فراموش کنیم که سیرک هنری واقعی نیست، بلکه کمابیش یک

سرگرمی جالب است. فراموش نکنیم که کارگران و دهقانان ما مردم رم [۱] نیستند. کارگران و دهقانان ما رعیت دولت نیستند. کارگران و دهقانان ما با کار خود دولت را می سازند. آنان انقلاب را “ساختند” و با فداکاری بی نظیری، با خون خود از کار خود دفاع کردند. کارگران و دهقانان ما شایسته چیزی بیشتر از سیرک هستند. آنان شایسته هنری واقعی و عظیم اند. بنابراین قبل از هر چیز باید تعلیمات و آموزش عمومی را توسعه دهیم. اینها زمین بگری هستند - که با فرض تضمین نان- هنری واقعی، هنری بزرگ و هنری کمونیستی را ببار می آورند و فرم را متناسب با محتوا تنظیم می کنند.”

روشنفکران” ما با وظایفی ارزشمند و عظیم مواجه شده اند. درک و انجام این وظایف، سهمیم شدن در انقلاب پرولتری است که راهگشای دروازه های آزادی خواهد بود. رها شدن از بدبختی و مخمصه شرایط زندگی قدیم که بطرز بی نظیری در “مانیفست کمونیست” آمده است.”

آن شب، تا دیروقت از چیزهای بسیاری حرف زدیم. اما همه چیز به جز نکات لنین درباره هنر، فرهنگ، تعلیمات و آموزش عمومی از خاطرم محو شده است. در آن شب خنک، وقتی به منزل بر می گشتم با خود فکر می کردم که لنین

[1] اشاره به دوران رم باستان که مردم در نمایش خونین نبرد گلادیاتورها شرکت می کردند.

چقدر صادقانه و با حرارت به مردم کارگر عشق می ورزد. افرادی هستند که
لنین را روشنفکری سرد مزاج و متعصبی سختگیر می دانند که انسانها را فقط
در “ مقوله بندی تاریخی ” می شناسد و عاری از احساس با انسانها همچون
مهره های شطرنج بازی می کند.

جنگ لهستان

یکی دیگر از گفتگوهای من و لنین به طور ویژه ای بر حافظه ام نقش بسته است. من نیز مانند بسیاری از رفقا که از غرب به مسکو رفته بودیم، باید در سبک زندگی خود - حتی در طرز خوابیدن - تغییری بوجود می آوردم. لنین به دیدن من آمد و مانند بهترین مادر با نگرانی کنجکاو بود که آیا غذا و امکانات کافی دارم؟ از امکانات پزشکی خوب و ... برخوردارم؟ چیزی می خواهم؟ پشت سر لنین رفیق کروپسکایا را با چهره مهربانش دیدم. وقتی گفتم که همه چیز خوب است، لنین کمی تردید نشان داد. لنین بویژه از این نگران بود که در طبقه چهارم یک خانه شورایی زندگی می کردم، که نگرانی اش بجا بود. ساختمان به لحاظ نظری آسانسور داشت، اما در عمل کار نمی کرد. لنین به لحن طنزآمیزی گفت: "دقیقاً مثل آرزو و اراده کائوتسکی ها برای انقلاب." پس از اندکی کشتی

گفتگوهای ما روی امواج سیاست به حرکت در آمد.

عقب نشینی ارتش سرخ از لهستان منجر به وقفه ای در رشد شکوفه انقلاب شد که با پیشروی سریع و فاتحانه نیروهای شوروی تا ورشو در روح ما شکوفا شده بود. برای لنین توضیح می دادم که چطور پیشروی ارتش سرخ به ورشو در پیشروان انقلابی طبقه کارگر آلمان تأثیر گذاشته بود و چطور موجب وحشت بورژوازی و خرده بورژوازی شده بود. “رفقا” با ستاره سرخ بر کلاهشان، بدون اونیفورم نظامی و در لباس معمولی با پوتین های پاره پاره یا کفش های معمولی، سوار بر اسب های کوچک و چابک به دروازه های آلمان نزدیک شده بودند. “آیا اینها به تسخیر لهستان ادامه خواهد داد و بسوی مرزها روانه خواهد شد؟ بعد چه می شود؟” اینها سؤالاتی بودند که در آن زمان در آلمان همه اذهان را مشغول کرده بود. متخصصان امور جنگی در قهوه خانه ها^۱ با حرارت و بی وقفه به این سؤالات می پرداختند. بوضوح دیده می شد که در میان همه طبقات، در میان کلیه اقشار اجتماعی از نیروهای “امپریالیست سفید لهستان” نفرت شوونیستی بسیار قویتری از فرانسه “دشمن میراثی” آنان وجود داشت. اما حتی ترس از چشم انداز انقلاب قویتر از نفرت شوونیستی از لهستان بود و حفظ معاهده ورسای به امر مقدسی تبدیل شده بود. در مواجهه با این “خطر”، میهن

[۱] به نظر می رسد که کلارا زتکین به کمونیست های بی عمل آلمان طعنه می زند.

پرستی جبونانه و صلح طلبی خفیفی بر فضا حکمفرما بود. بورژوازی و خرده بورژوازی، همراه با دنباله روان آنان در میان طبقه کارگر نیمه خوشحال و نیمه ترسان به صحنه اوضاع جاری لهستان خیره شده بودند.

لنین با دقت تمام به حرفهای من و ملاحظاتم درباره موقعیت حزب کمونیست آلمان، حزب رفرمیست و رهبران اتحادیه های کارگری گوش می داد. چند دقیقه در سکوت گذشت و غرق در اندیشه بود. بعد سکوت را شکست و گفت: " بله. در لهستان چنین شد و شاید بایستی چنین می شد. البته تو از شرایط ما اطلاع داری. می دانی که نیروهای شجاع و دارای اعتماد بنفس ارتش سرخ نه امکاناتی داشتند، نه نیروی پشتیبانی و نه مهمات. حتی نان خشک هم نداشتند که سدجوع کنند. ناچار بودند نان و سایر امکانات ضروری را از دهقانان لهستانی و طبقات متوسط بگیرند. لهستانی ها ارتش سرخ را به چشم دشمن نگاه می کردند، نه به چشم برادر یا رهایی بخش. لهستانی ها نه احساس انقلابی و اجتماعی داشتند؛ نه [انقلابی] فکر کردند و نه به این شیوه عمل کردند. بلکه مانند ناسیونالیست ها و امپریالیست ها با ما در افتادند. انقلابی که در لهستان روی آن حساب باز کرده بودیم، به وقوع نپیوست. کارگران و دهقانان مورد فریب طرفداران پیلودسکی و داشینسکی واقع شدند و از دشمنان طبقه خود دفاع کردند. بگذار سربازان شجاع ارتش سرخ گرسنگی بکشند؛ در کمین بیفتند و تا

جان می دهند زیر ضربه ما باشند!”

”هیچ می دانی که بودینی یکی از باهوش ترین فرماندهان جنگ در دنیا، یک دهقان جوان است. او مانند سربازان ارتش انقلابی فرانسه که وسایل فرمانده را در یک کیسه گونی حمل می کردند، وسایل لازم را با خود می برد. با این تفاوت که بودینی وسایل اش را در توپره زین اسب اش می گذاشت. او چیز عجیبی درباره فنون نظامی نمی داند، اما از شامه استراتژیک عالی برخوردار است. او در بزرگترین خطرات و محرومیت ها با همقطارانش شریک می شود و سربازان حاضرند جان در راهش بدهند. خود او به خوبی هر سرباز خوب است. اما تمام امتیازات بودینی و سایر فرماندهان ارتش انقلابی نمی تواند ضعف های نظامی و مسائل تکنیکی ما را جبران کند. چه رسد به اشتباهات محاسباتی سیاسی ما، مانند امید به انقلاب لهستان. رادک اوضاع را پیش بینی کرده بود. به ما هشدار داد. من از او عصبانی شدم و او را متهم به “شکست طلبی” کردم. اما اساس مخالفت او درست بود. او مسائل خارجه و به خصوص غرب را بهتر می شناسد. بهتر از ما می شناسد و آدم بااستعدادی است. رادک برای ما بسیار مفید است. مدتی قبل در یک نیمه شب یا بهتر بگویم دمدمای صبح پس از یک گفتگوی طولانی سیاسی پشت تلفن با هم آشتی کردیم.“

”می دانی که موضوع صلح لهستان در اول با مخالفت بسیار سختی در حزب مواجه شد. این هم مانند صلح برست- لیتوفسک بود. من شدیداً مورد حمله قرار

گرفتم، چرا که شروط صلح را پذیرفته بودم. شروطی که آشکارا به نفع لهستانی ها و به ضرر ما بود. تقریباً همه کارشناسان ما بر این باور بودند که با در نظر گرفتن وضعیت لهستان و بویژه فلاکت اقتصادی آن، اگر صبر می کردیم می توانستیم امتیازاتی بدست آوریم. حتی احتمال پیروزی کامل برای ما وجود داشت. اگر جنگ ادامه پیدا می کرد، تخاصمات و تنازعات ملی در گالیسیای شرقی و سایر مناطق لهستان تعمیق می شد و نیروهای امپریالیستی و دولتی لهستان به طرز بارزی ضعیف می شدند. علیرغم امتیازات و اعتبارات فرانسه، فشار فزاینده جنگ و تنگناهای اقتصادی در نهایت کارگران و دهقانان را به تحرک در می آورد. مجموع این شرایط به ما نشان داد که می بایستی با تداوم جنگ منتظر فرصت بهتری باشیم.

لنین پس از مکث کوتاهی رشته افکارش را از سر گرفت و گفت: " شخصاً فکر می کنم که شرایط ما را وادار نکرد که بهر قیمتی که شده صلح کنیم. ما می توانستیم تا پایان زمستان هم دوام بیاوریم. اما فکر کردم که از نقطه نظر سیاسی عاقلانه تر است که با دشمن کنار بیاییم و قربانی شدن موقت ما در صلحی تلخکام از نظر من بهتر از تداوم جنگ بود. البته تکیه کلام " صلح، صلح " لهستانی ها و دوستان آنان - همه امپریالیستها- حقه بازی است.

چیزی غیر از کلک نیست. آنان دل به رانگل^[۱] خوش کرده بودند. اما ما باید با لهستان صلح می کردیم تا تمام نیروهایمان را برای جنگ با رانگل عقب بکشیم و او را چنان شکست می دادیم که برای همیشه از شرش راحت شویم.”

” در حال حاضر روسیه شوروی فقط در صورتی امکان پیروزی دارد که نشان دهد فقط در دفاع از خود، در دفاع از انقلاب به جنگ دست می یازد. نشان دهد که تنها کشور بزرگ صلح طلب در دنیاست. نشان دهد که خیال ندارد هیچ سرزمینی، هیچ ملتی را تسخیر کند و نشان دهد که نمی خواهد وارد ماجراجوی امپریالیستی شود. اما مهمتر از همه، آیا ما بدون اینکه بطور مطلق و به معنی واقعی کلمه ناچار باشیم، باید مردم روسیه را در معرض ترور و بدبختی های جنگ زمستانی دیگری قرار دهیم؟ سربازان قهرمان ارتش سرخ در جبهه ها؛ دهقانان و کارگران ما در یک جنگ زمستانی دیگر پس از سالها جنگ امپریالیستی و جنگ داخلی در یک جنگ زمستانی دیگر میلیونها نفر از گرسنگی جان دادند؛ در سرما یخ زدند و در سکوت مطلق جان دادند. رنج زیادی دیده و خیلی تحمل کردند. در حال حاضر هم کمبود غذا و پوشاک داریم. کارگران شاکی هستند. دهقانان غرولند می کنند که ما همه چیز را از آنان گرفته ایم و چیزی به آنها نداده ایم. ... نه! فکر مصیبتهای یک جنگ زمستانی

[۱] پیتر نیکلایویچ رانگل افسر روسیه تزار و بعدها یکی از فرماندهان ارتش سفید در جنوب روسیه

که سال ۱۹۲۰ شکست خورد و بعدها به یکی از تبعیدیان سرسخت ضدلشویک تبدیل شد.

دیگر غیرقابل تحمل بود. ما مجبور به صلح بودیم.“

وقتی لنین صحبت می کرد، چهره اش در مقابل دیدگان من منقبض می شد. خطوط چهره اش از کوچک و بزرگ بی شمار بودند و خود را عمیقاً در چهره اش حک کرده بودند. هر خطی بر چهره اش حاکی از مشکلی بزرگ و دردی عظیم بود. نشان از رنجهای ناگفته و ناگفتنی هستند. با دیدن این چهره از لنین تکانی خوردم. در ذهن خود تصویری از مسیح مصلوب اثر گروئنوالد^[۱] می دیدم. فکر کنم که عنوان این اثر گروئنوالد که از ذهنم می گذشت، “مرد رنج ها” است. مسیح مصلوب گروئنوالد هیچ شباهتی با مسیح گویدو رنی^[۲] ندارد. مسیح گویدو رنی “داماد روح القدس” انسانی قشنگ، قدیسی بخشنده است که معشوق خدمتکاران و زنان شوهر کرده نگون بخت است. مسیح گروئنوالد، قدیسی است که زیر شکنجه جان داده است؛ کسیکه بار گناهان عالم را بر دوش می کشد و لنین به مثابه “مرد رنج ها” از نظر من انسانی است که بار آلام و رنج طبقه کارگر روسیه را بر دوش می کشد و زیر آن خرد شده است. اندکی بعد لنین از پیشم رفت. چیزهای دیگری از این ملاقات به خاطر دارم. لنین گفت: “سفارش ده هزار پالتوی چرمی، با دکمه های بهم فشرده، برای سربازان ارتش

[۱] ماتیس گروئنوالد، نقاش آلمانی قرن شانزدهم.

[۲] نقاش ایتالیایی قرن هفدهم.

سرخ که در پرکاپ (Perekop) از جانب دریا مورد حمله قرار گرفته بودند، داده بودیم. حتی قبل از اینکه پالتوها آماده شوند، گزارش رسید که سربازان روسیه شوروی که مرگ را خسته کرده اند، تحت فرماندهی هوشمندانه و شجاعانه رفیق پیاتاکف بر دشمن غلبه کرده اند. این دستاوردی است که با سایر فتوحات ما قابل مقایسه نیست. در جبهه جنوب نیز اثری از زمستان جنگی وجود ندارد.“

مسأله آلمان

سومین کنگره جهانی بین الملل ما (بین الملل سوم) و دومین کنفرانس بین المللی زنان کمونیست، برای من دومین فرصتی بود که اقامت طولانی تری در مسکو داشته باشم. فضا داغ بود. گرمی فضا فقط به خاطر فصل برگزاری کنگره که در نیمه دوم ژوئن و نیمه اول ژوئیه برگزار می شد و آفتاب داغ از لابلای بناهای زیبای شهر به سطح زمین می تابید، نبود. گرما بیشتر از جو احزاب کمونیسم بین الملل ناشی می شد. بویژه در حزب کمونیست آلمان جلسات با رعد و برق، توفان و جو نامساعدی همراه می شد. بدبین های حزب ما (حزب کمونیست آلمان) فقط در شرایطی به وجد می آمدند که بوی شرارت به مشامشان می رسید و پایان حزب را پیغمبرانه پیشگویی می کردند. اگر اختلافات فاحش بین نظریه و عمل حزب کمونیست آلمان منجر به روشن شدن اذهان

رفقای سایر کشورها نمی شد، کمونیستهای سازمان یافته در بین الملل سوم در واقع انترناسیونالیست های بدی از آب در می آمدند. “مسأله آلمان” در واقع امر به مسأله ای تبدیل شده بود و در این مقطع به مسأله بین الملل سوم هم تبدیل شد.

“اقدام مارس”^[۱] و ترم به اصطلاح “نظریه تعرض” که در ته آن وجود داشت را نمی توان از کل ماجرا جدا کرد. هر چند “نظریه تعرض” ابتدا به روشنی و بعداً تند و تیزتر فرموله شد تا توجیهی برای “اقدام مارس” باشد که کل کمونیسم بین المللی را ناچار به آزمودن اقتصاد و وضعیت سیاسی جهانی کنند. لازم بود پایه های محکمی برای برنامه و تاکتیک های خود و در نتیجه وظایف فوری در راستای تحرک انقلابی و به میدان کشاندن توده های کارگران بوجود بیاورند.

من یکی از جدی ترین منتقدان “اقدام مارس” بودم. انتقادات من از این روی بود که کار آنان مبارزه کارگری نبود، بلکه اقدامی بود که به غلط درک شد؛ بد تدارک دیده شده بود؛ سازمان ضعیفی داشت و از نظر حزبی بد اجرا شد. من مخالف “نظریه تعرض” بودم که آه و ناله های سوزناکی به دنبال داشت. به علاوه مسأله شخصی هم داشتم. رویکرد گیج کننده رهبران حزب کمونیست

[۱] اقیام مسلحانه کارگری ۱۹۲۱ در مراکز کلیدی صنعتی در آلمان به رهبری حزب کمونیست

آلمان، حزب کمونیست کارگران آلمان و چند سازمان رادیکال چپگرا که در همان سال سرکوب

آلمان به کنگره سوسیال دمکرات ها در لیورنو [ایتالیا] و تاکتیک‌های کمیته اجرایی حزب مرا ناچار کرد که به نشان اعتراض از مرکزیت استعفا دهم. بسیار متأسف شدم که “سرپیچی از انضباط” من با مخالفت شدید رفقای در روسیه روبرو شد که از لحاظ سیاسی و شخصی بسیار بهم نزدیک بودیم.

در کمیته اجرایی حزب کمونیست آلمان و حزب کمونیست روسیه و نیز در بسیاری از احزاب بین الملل [سوم]، “اقدام مارس” مدافعان سرسخت کمی ندارد و آن را به عنوان مبارزه توده های انقلابی صدها هزار کارگر می ستایند. “نظریه تعرض” به عنوان انجیل جدید انقلاب تقدیس می شود. می دانستم که نبردهای بزرگی در انتظار من است و تصمیم قاطعی گرفته بودم که این مبارزات را از طریق انضباط سیاست کمونیستی پیش ببرم، خواه به پیروزی منجر شود و خواه به شکست بیانجامد.

لنین در خصوص تمام این مسائل چگونه فکر می کرد؟ او که بهتر از هر کس اصول انقلابی مارکسیستی را به عمل در آورده بود و می دانست که انسانها و رویدادها را در بطن تاریخی ببیند و روابط بین نیروها را ارزیابی کند، چطور فکر می کرد؟ آیا با ترم “چپ” یا “راست” سراغ این مسائل می رفت؟ تمام کسانی که بدون قید و شرط به استقبال “اقدام مارس” و “نظریه تعرض” نرفته بودند،

برچسب "راست" و "فرصت طلب" خورده بودند. منتظر جواب بدون ابهام لنین بودم و بی صبرانه به خود می لرزیدم. جواب لنین در قدرت عمل، اهداف آتی و حتی موجودیت کمونیسم بین الملل تعیین کننده بود. از زمانیکه از مرکزیت حزب کمونیست آلمان استعفا داده بودم، تمام روابطم با رفقای روسی قطع شده بود و تنها شایعات و فرضیاتی درباره درک لنین از "اقدام مارس" و "نظریه تعرض" شنیده بودم که برخی از آنان قابل تردید و برخی محرز بودند. گفتگوی مفصل من با لنین چند روز پس از ورودم به مسکو جوابی روشن به من داد.

لنین پیش از هر چیز می خواست گزارشی از وضعیت آلمان بطور کلی و وضعیت حزب بدهم. تلاش کردم با روشنی هر چه تمام و بطور عینی بر اساس آمار و ارقام به او گزارش دهم. لنین باز هم با پرسشهای متعدد تلاش می کرد نکات معینی روشن شود و یادداشتهای کوتاهی بر می داشت. گفتم چنانچه بین الملل اساس "نظریه تعرض" را بپذیرد، من مخاطرات پیش روی حزب کمونیست آلمان و بین الملل کمونیست را پنهان نخواهم کرد.

لنین لبخندی زد. همان لبخند مهربان و سرشار از اعتماد بنفس. پرسید: "از کی به بدبین ها ملحق شده ای! نگران نباش! گیاه نظریه تعرض در کنگره ریشه نخواهد کرد. ما هنوز اینجاییم. آیا فکر می کنی که می توانستیم انقلاب را " بسازیم" بی آنکه از آن درس بگیریم؟ می خواهیم تو هم از آن درس بگیری. آیا

[نظریه تعرض] اصلاً یک تئوری است؟ به هیچ وجه. یک توهم، یک رمانتیسم است. رمانتیسم محض. این تئوری در “ سرزمین شعرا و متفکران ” با کمک رفیق عزیزم بلا^[۱] تولید شده است. بلا هم متعلق به سرزمین شعرا است و احساس می کند که وظیفه دارد چپ تر از چپ باشد. ما نباید منظومه سرایی و رؤیایپردازی کنیم. اگر می خواهیم علیه بورژوازی مبارزه کنیم و پیروز شویم، باید وضعیت سیاسی و اقتصادی دنیا را به آرامی، با خونسردی کامل مشاهده کنیم. و ما باید پیروز شویم. باید پیروز شویم. تصمیم کنگره درباره تاکتیک های کمونیسم بین الملل و تمام نکات مورد اختلاف باید در همبستگی و در پیوستگی با تزه های ما در خصوص وضعیت اقتصاد جهانی باشد. باید با هم یک کل شکل دهند.... در حال حاضر ما به مارکس بیشتر توجه می کنیم تا به بلا و تالهیمر^[۲] هر چند تالهیمر نظریه پردازی خوب و آگاه است و بلا نیز انقلابی واقعی و گراندرد است. از انقلاب روسیه می توان چیزهای بیشتری از “ اقدام مارس ” آلمان آموخت. همانطور که گفتم از رویکرد کنگره در این خصوص نگرانی ندارم.

صحبت های لنین را قطع کردم و گفتم: اما کنگره باید قضاوت خود را درباره “

[۱] Béla Kun کمونیست مجار و رهبر دوفاکتوی جمهوری بلشویکی مجارستان در ۱۹۱۹ م.

[۲] آگوست تالهیمر از مارکسیست های آلمان که سال ۱۹۴۸ در کوبا درگذشت.

اقدام مارس ” داشته باشد که محصول - یعنی به عمل در آوردن- “ نظریه تعرض “ و نمود تاریخی آن بود. آیا تئوری و عمل را می توان از هم جدا کرد؟ هنوز هم رفقای زیادی را می شناسم که نظریه تعرض را رد کرده اند و در عین حال از “ اقدام مارس ” دفاع می کنند. این غیرمنطقی به نظر می رسد. البته که ما باید از کارگرانی که جنگیدند، صادقانه حمایت کنیم. کارگرانی که به تحریک دستورات غیر منطقی هورسینگ^[۱] وارد عمل شدند و می خواستند از حقوق خود دفاع کنند. ما باید حمایت خود را از کارگران با صدای بلند اعلام کنیم، خواه صدها هزار نفر بودند- آنطور که می خواهند به ما القا کنند- و خواه چند صد نفر. اما رویکرد **مرکزیت** ما، بر اساس اصول و تاکتیک - چیز دیگری بود و هنوز هم چیز دیگری است. رویکرد **مرکزیت** ما رویکردی کودتا گونه و زشت بود که هیچ صابون تاریخی، سیاسی و نظریه ای نمی تواند [چرک] واقعیت این ماجرا را پاک کند.

لنین فوراً و مصمم گفت: ” البته که اقدام تدافعی کارگران رزمنده و تدارک ناشیانه حزب یا بهتر بگویم رهبری آن را باید جداگانه مورد نقد قرار داد. شما مخالفان “ اقدام مارس ” خود نیز مورد سؤال هستید که چرا کاری نکردید. شما فقط نظاره گر سیاست غلط **مرکزیت** و عواقب بد آن بودید و نه ناظر بر کارگران

[۱] اوٲو هورسینگ از سیاستمداران حزب سوسیال دمکرات آلمان.م

مبارز مناطق مرکزی آلمان. علاوه بر این نقد کاملاً مخرب پاول لوی^[۱] که عاری از “احساس یگانگی” با حزب بود، رفقا را بیشتر به خاطر لحن و نه محتوای نقد از خود رنجاند و توجه را از جنبه های بسیار مهم مسأله منحرف کرد. تا جاییکه به رویکرد احتمالی کنگره به “اقدام مارس” بر می گردد، لازم است بدانای که وجود نقاطی برای مصالحه ضروری است. اینگونه متعجب و ملامت جویانه به من نگاه نکن. تو و رفقاییت باید حب مصالحه را قورت دهیید. باید از سهم بزرگی که در کنگره نصیب ات می شود راضی باشی. اصول سیاستهای تو پیروز خواهد شد و پیروزی درخشانی است. و این اصول مانع از تکرار “اقدام مارس” خواهد شد. تصمیمات کنگره را باید قویاً اجرا نمود. کمیته اجرایی [کنگره] بر این امر واقف است و من در این زمینه هیچ تردیدی ندارم.

”کنگره“ نظریه تعرض” را کاملاً کنار خواهد گذاشت و تاکتیک هایی مطابق نظرات تو اتخاذ خواهد کرد. اما به همین خاطر باید به منظور دلجویی از هواخواهان این تئوری، رگه هایی از آن را در تاکتیک های جدید گنجانند. اگر در نقد “اقدام مارس” بر این واقعیت تأکید کنیم که کارگران برای از بین بردن بورژوازی تحریک [به عمل] شدند و اگر بطور کلی به گونه ای مدارای “تاریخی”

[۱] پاول لوی: ۱۸۸۳-۱۹۳۰ کمونیست آلمانی که پس از به قتل رسیدن رزا لوکزامبورگ و کارل

لیکنبشت در سال ۱۹۱۹ به رهبری حزب کمونیست آلمان رسید و پس از ماجرای اقدام مارس از

حزب اخراج و سازمان کارگران کمونیست را بنیان گذاشت.م

پدرانه از خود نشان دهیم، این امر محقق شده است. کلارا! تو می خواهی کار آنان را با مسکوت گذاشتن و ... محکوم کنی. اما این کار فایده ای ندارد. اگر تاکتیک‌هایی که در کنگره به رأی گذاشته می شوند، مورد توافق قرار گیرند، باید سرعت و بدون کمترین اصطکاک به راهنمای عمل فعالیت های احزاب کمونیست تبدیل شوند. در نتیجه رفقای عزیز چپ‌گرای ما چندان رنجیده خاطر و تلخکام از کنگره بیرون نمی روند. همچنین ما باید- در واقع پیش از هر چیز- احساسات کارگران واقعاً انقلابی درون و بیرون از حزب را در نظر داشته باشیم. تو یکبار در نامه ای به من نوشته بودی که ما روسی‌ها باید یاد بگیریم که کمی روانشناسی مردم غرب را درک کنیم و روش‌های سخت و زمخت خود را دفعتاً روی دوش مردم نگذاریم.”

لنین لبخندی رضایتمند زد. و گفت: ”خب، ما نباید به تندی با چپ‌گرایان برخورد کنیم، در عوض باید کمی مرهم بر زخم آنان بمالیم. [در اینصورت] بزودی آنان با انرژی و دلگرمی برای سیاستهای کنگره سوم بین الملل ما در کنار تو قرار خواهند گرفت. این به معنی به صف کردن بخش‌های بزرگ تری از کارگران پشت سیاستهای ما و به تحرک درآوردن آنان تحت رهبری کمونیستی و کشاندن آنان به مبارزه علیه بورژوازی و نهایتاً در راستای کسب قدرت است.“

” اساس تاکتیک هایی که باید بکار گیریم، در قطعنامه ای که به کمیته مرکزی ارائه داده ای وجود دارند. قطعنامه تو در مجموع مانند جزوه پاول لوی منفی نیست و انتقادات مندرج در آن مجموعاً مثبت اند. چطور می توان این قطعنامه را رد کرد؟ بر اساس کدام مباحث و بر چه زمینه ای؟ و چه رویکردی غیر سیاسی است که به جای بهره گیری از تفاوت‌های [نقد] مثبت و منفی که تو را از [پاول] لوی متمایز می کند، تو را به سمت او هل دهند!“

حرف او را قطع کردم و گفتم: رفیق لنین عزیز، فکر می کنی که باید به من هم کمی دلجویی بدهی، چون باید حب مصالحه را قورت دهم؟ من می توانم بدون دلجویی یا التیام بخشی مصالحه کنم.

لنین طفره می رفت و گفت: ” نه! منظورم این نیست و ثابت خواهم کرد که دارم تو را به خاطر چیزیکه کاملاً مستحق آن هستی، سرزنش می کنم. به من بگو، چطور توانستی این حماقت بزرگ را بکنی! بله در حقیقت حماقتی بزرگ، که مرکزیت را ترک کنی؟ درک ات کجا رفته بود؟ من از این موضوع عصبانی بودم. بدجوری عصبانی بودم. کاری چنین غیرعقلانه، بدون توجه به عواقب آن و بدون اینکه کمترین چیزی راجع به آن به ما بگویی و یا اینکه نظر ما را جویا شوی. چرا نامه ای به زینوویف نوشتی؟ چرا برای من نوشتی؟ حداقل می توانستی

تلگرامی بفرستی.“

دلایلی که منجر به تصمیم من شده بود را برای لنین توضیح دادم. تصمیم را با توجه به شرایط و عجلوانه گرفته بودم. لنین دلایل مرا قبول نداشت. فریاد زد: ”چی؟! مصوبات رفقای مرکزیت و حزب به دستت نمی رسید! تو نباید از خودت سلب مسئولیت می کردی.“

از آنجا که هنوز از کار خود پشیمان نبودم، لنین به تندی موضوع استعفای مرا از مرکزیت مورد انتقاد قرار داد و افزود: ” آیا هجمه سازمان یافته ای که دیروز در کنفرانس زنان علیه تو صورت گرفت را می توان تنبیهی موجه به مثابه بدترین شکل فرصت طلبی به حساب آورد؟ تحت رهبری خوب ریوتن (فریزلند) که برای اولین بار در کنفرانس شرکت می کرد، به نظرم در میان زنان کاری کمونیستی کرد. اینکه فکر کنند می توانند ” نظریه تعرض ” را با حمله به تو در کنفرانس زنان نجات دهند، حماقت است. حماقت محض! البته که امیدها و انگیزه های دیگری در میان بود. امیدوارم که بتوانی از نقطه نظر سیاسی این دوره را به خوبی پشت سر بگذاری. هر چند تلخکامی اش باقی خواهد ماند. اما کلارای عزیز همیشه به کارگران، به توده ها نگاه کن. همیشه به آنان فکر کن و به هدفی که می خواهی بدست آید. این مسائل جزئی محو خواهند شد. کدامیک از ما این خرده مسائل را با خود حمل نکرده ایم؟ تو می دانی که تا الان من می

بایستی زیر این خرده مسائل خفه می شدم. فکر می کنی که حزب بلشویک - که مورد تحسین توست - آماده بود و با یک ضربه به این مسائل خاتمه می داد؟ حتی بعضی وقتها رفقا کارهای بسیار غیرعقلانه ای انجام داده اند. اما به اشتباهات تو برگردیم. باید به من قول بدهی که هرگز قدمهای نسنجیده برداری، در غیر اینصورت رفاقت ما به پایان خواهد رسید.“

بعد از این میانپرده، گفتگوی من و لنین دوباره روی مسأله اصلی (مسأله آلمان) رفت. لنین خطوط اندیشه های خود درباره تاکتیک های بین الملل کمونیسم را توضیح داد و این خطوط را بعدها در کنگره و در سخنرانی فوق العاده قابل فهم و روشنگرانه ارائه داد. قبلاً در جلساتی در کمیسیون و در مجادلات از خطوط بحث خود دفاع کرده بود.

لنین گفت: ” اولین موج انقلاب جهانی فروکش کرده است، موج دوم هنوز برنخاسته است. برای ما خطرناک خواهد بود که کمترین توهمی به این مسأله داشته باشیم. ما خشایار شاه نیستیم که دریا را با زنجیر تازیانه می زد. تشخیص و توجه به واقعیات به معنی تسلیم شدن و انفعال نیست، به هیچ وجه! آموختن، آموختن و آموختن! عمل، عمل و عمل! خود را آماده کنیم. خوب و کاملاً آماده شویم تا بتوانیم با تمام توان، آگاهانه و با تمام قوا از موج انقلابی

جدید استفاده کنیم. این کار ماست. ترویج و تبلیغ بی وقفه حزبی؛ به احد اعلی رساندن حزب. اما کار حزبی باید عاری از این توهم باشد که می تواند جای کار توده ای را بگیرد. ما بلشویکها چطور در میان توده ها کار می کردیم، تا به جایی رسیدیم که به خودمان بگوییم: “ الان خیلی جلو آمده ایم، بنابراین پیش به سوی توده ها! توده ها پیشتاز پیروزی و کسب قدرت اند.” قطعاً چنین رویکردی در کنگره موجب رضایت تو خواهد شد.“

چند پرسش برای مدت‌های طولانی سر زبانم بود: پاول لوی چی! نظرت درباره او چیه؟ موضع تو و رفقا راجع به او چیست؟ موضع کنگره در قبال او چی خواهد بود؟

لنین گفت: “ پاول لوی! متأسفانه این هم به موضوعی تبدیل شده است. علت این مسأله در اصل به خود پاول بر می گردد. او خودش را از ما منزوی کرده و مشتاقانه به سمت کوچه ای بن بست دویده است. تو باید در کار تبلیغی با نمایندگان، آگاه به این موضوع باشی. نیازی نیست که سعی کنی و مرا متقاعد کنی. تو می دانی که من چقدر پاول لوی و ظرفیتهای او را می ستودم. در سوئیس با او آشنا شدم و امید فراوانی به او بستم. او در بدترین دوران شایستگی خود را اثبات کرد و نشان داد که آدمی شجاع و باهوش بود و آدم خودخواهی نبود. من معتقد بودم که پاول با پرولتاریا پیوند محکمی داشت، هر چند که از سردمزاجی او در برخورد با کارگران هم آگاه بودم. چیزی از جنس “ لطفاً فاصله

ات را با من رعایت کن". از زمان انتشار جزوه اش تردیدهایی نسبت به او پیدا کردم. متأسفانه که تمایل شدیدی به تنهایی و خود-تکایی در او وجود دارد و می دانستم که نوعی از خیره سری ادیبانه در او وجود دارد. نقد بیرحمانه " اقدام مارس" ضرورت داشت. اما پاول لوی چکار کرد؟ او حزب را تکه تکه کرد و به همین خاطر است که رفقای حزب چنین عصبانی هستند و نسبت به انبوهی از حقایقی که در انتقاد لوی وجود دارد و بالأخص اصول بجای سیاسی او نابینا و ناشنوا شده اند. به این ترتیب احساسی بوجود آمد- و به رفقای غیرآلمانی هم سرایت کرد- که به جای اینکه مجادلات روی تئوری غلط و عمل بد " نظریه تعرض" و " چپگرایان" برود، بحث درباره جزوه و شخص لوی به تنها موضوع این مجادلات تبدیل شد. آنها (چپگرایان) باید از پاول لوی خیلی ممنون باشند که تا الان خوب جلو آمده اند. خیلی خوب! پاول لوی بدترین دشمن خویش است."

باید واقعیت موجود در آخرین جملات لنین را تصدیق می کردم، اما بشدت مخالف سایر ملاحظات لنین بودم. گفتم: پاول لوی ادیبی از خودراضی و خیره سر نیست. او یک آدم سیاسی جاه طلب و دنبال نردبان نیست. سرنوشت چنین بود و نه آرزوی شخصی او که در چنین سن و سال کمی به رهبر حزب [کمونیست آلمان] تبدیل شود. پس از مرگ رزا، کارل و لئو^[۱] ناچار شد

[۱] لئو یوژیچس Leo Jogiches ۱۸۶۷-۱۹۱۹ از مؤسسان حزب سوسیال دمکرات لهستان - پیشزمینه

حزب کمونیست لهستان- و از فعالان گروه اسپارتاکوس ها که سال ۱۹۱۹ در تلاش برای تحقیقات

قضایی پیرامون قتل رزا لوکزامبرگ و کارل لیکنشت در خیابانهای برلین ترور شد.م

رهبری حزب را در دست گیرد. بعداً از این کار پشیمان بود. این یک واقعیت است. اما هر چند میانه اش با رفقای ما چندان گرم نبود، بیشتر عزلت نشینی می کرد. من هنوز هم ایمان دارم که هر یاخته از وجودش با حزب و با کارگران است. این یک واقعیت است. ماجرای ناکام "اقدام مارس" او را بشدت تکان داد. او معتقد بود که کل موجودیت حزب به طرزی فریبکارانه در معرض خطر قرار گرفته است و هر آنچه رزا، کارل، لئو و بسیاری از رفقا جانشان را بر سر آن داده بودند، بر باد رفته است. او گریه کرد. به معنی واقعی کلمه گریه کرد و فکر اینکه حزب از دست رفته است، وجودش را بدرد می آورد. او فکر می کرد که تنها راه نجات حزب استفاده از تندترین روشهاست. او جزوه اش را با روح یک رمی اسطوره ای نوشت که خود را در چاه ویلی انداخت تا سرزمین اش را نجات دهد و جانش را از دست داد. انگیزه پاول لوی بسیار خالصانه و عاری از خودخواهی بود.

لنین در جواب گفت: "در این خصوص بیش از این با تو بحث نمی کنم. تو برای لوی مدافع بهتری از خودش هستی. اما حتماً می دانی که در سیاست ما با نیات سروکار نداریم، بلکه با اثرات سر و کار داریم. آیا شما این ضرب المثل را ندارید که "راه دوزخ با نیات خوب صاف شده است"؟ کنگره پاول لوی را محکوم خواهد کرد و نسبت به او سختگیر خواهد بود. اما این محکومیت فقط بر اساس زیر پا نهادن اصول است نه به خاطر باورهای سیاسی او. چطور ممکن است این

اصول را در هر زمان معتبر دانست؟ راه برای پاول لوی باز است که به سوی ما برگردد، اگر خودش این راه را سد نکند. آینده سیاسی او در دست خودش است. او باید به مثابه کمونیست های منضبط از تصمیم کنگره پیروی کند و برای مدتی نظرات سیاسی اش را بایگانی کند. این تصمیم برای او فوق العاده سخت است. من با او همدردی می کنم و عمیقاً متأسفم. شاید تو این را باور کنی. اما در این مقطع و با فضای سنگینی که وجود دارد، نمی توانم کاری بکنم.“

” پاول باید این تصمیم را بپذیرد، درست مانند ما [کمونیست های] روس که در دوره تزار زندان و تبعید را می پذیرفتیم. می تواند دورانی برای مطالعه عمیق تر و خودآموزی در آرامش باشد. او هنوز به لحاظ سنی جوان است و در حزب نیز جوانتر است. دانش نظری او پر از خلأهایی است. او در شناخت اقتصاد مارکسیستی هنوز در دوره دبستان است. پاول با دانش عمیقتری و قطعیت بیشتری در اصول کمونیستی و به عنوان رهبری عاقل تر نزد ما بر می گردد. ما نباید پاول را از دست بدهیم. هم به خاطر خود او و هم به خاطر ما. [صفوف] ما مملو از آدمهای مستعد نیست و باید هر آنچه که مقدور است، آدم های مستعد داشته باشیم. اگر نظر تو در مورد پاول صحیح است، جدایی کامل او از پیشروان انقلابی کارگران دردی درمان نشدنی برای اوست. دوستانه با پاول صحبت کن. به او کمک کن تا مسائل را از زاویه کلی تری ببیند نه از زاویه دید شخصی و “
 حق به جانبی“. در این خصوص به تو کمک می کنم. اگر پاول تسلیم انضباط

حزبی بشود و خود را خوب بار بیاورد، می تواند برای مثال در مطبوعات حزبی به نام دیگری مطلب بنویسد یا در عرض سه-چهار ماه جزواتی بنویسد. من هم می توانم در نامه ای سرگشاده درخواست پذیرش [مجدد] کنم. او دادگاه سنگینی پیش روی دارد، امیدوارم از این محاکمه خوب بیرون بیاید.

آهی از نهادم برخاست. احساس سردی در تنم مورمور می کرد. مخالف دادگاه ناگزیری بودم که عواقب آن قابل پیش بینی نبود. گفتم: لنین عزیز، هر کاری از دست بر ما آید، بکن. شما روسی ها آماده جنگ هستید و همیشه نیز آماده رفاقت هستید. از تاریخ حزب شما می دانم که لعن و بخشش مانند بادهای متناوب سرد و گرم بر استپ ها می وزد. ما "غربی ها" آدم های سرد مزاج هستیم. بار سنگینی که مارکس از آن به عنوان آلپ یاد می کند، با خود می کشیم. باز هم از تو خواهش می کنم، کاری کن که لوی در میان ما باشد.

لنین گفت: "نگران نباش. روی قولی که بهت داده ام، هستم. به شرطی که لوی خودش محکم باشد."

لنین کلاهش - همان کلاه مستعمل و ساده - را در دست فشرد و با گامهای محکم و آرام رفت.

نمایندگان "فرصت طلب" [حزب] آلمان، رفقا مالزاهن، نیومان، فرانکن و مولر -

خیلی مشتاق بودند تا لنین را ببینند و نظرات خود درباره ویژگیها و پیامدهای “ اقدام مارس ” را به گوش لنین برسانند. رفیق فرانکن از منطقه راین می آمد و سه رفیق دیگر همگی اتحادیه ای (تریدیونیونیست) بودند. آنان با فرصتی که در ملاقات با بزرگترین رهبر کمونیسم بین الملل بدست آورده بودند، رویکرد بخش های وسیعی از طبقه، کارگران واقعاً انقلابی را به عقیده شخصی خود درباره “ نظریه تعرض ” و تاکتیک‌هایی که به لحاظ آنان ضروری بود، بهم بافته بودند. طبیعی بود که مشتاق شنیدن نظرات لنین درباره این مسائل بودند. لنین فکر می کرد که پذیرش درخواست [ملاقات] رفقا “ قابل انتظار ” بود. روز و تاریخ ملاقات آنان در محل اقامت من تعیین شد. رفقای آلمان کمی قبل از لنین به محل رسیدند، چرا که می بایستی درباره چگونگی شرکت در مباحث کنگره با هم توافق می کردیم.

لنین همیشه آدم وقت شناسی بود. تقریباً در دقیقه معین وارد اتاق شد و طبق عادت او رفقای که درگیر بحث های عمیق بودند، متوجه ورود او نشدند. “ روز بخیر، رفقا ” یی گفت، با آنان دست داد و در میان آنان جایی پیدا کرد و فوراً در بحث شرکت کرد. من نسبتاً راحت بودم و خیلی طبیعی می دیدم که هر رفیقی باید لنین را از نزدیک بشناسد. بنابراین نیازی نبود که لنین را به رفقا معرفی کنم. بعد از ده دقیقه بحث عمومی، یکی از رفقا مرا کنار کشید و به آرامی گفت: رفیق کلارا! این رفیق ما کیه؟ گفتم: چی؟ او را نشناختی؟ او رفیق لنین است!

رفیق من گفت: منظورت چیه؟ من فکر می کردم که لنین نیز مانند همه مردان مهم، ما را منتظر می گذارد تا از رمق بیفتیم. ساده ترین رفیق هم نمی تواند اینقدر ساده و خونگرم باشد. باید می دیدی که رفیق سابق ما هرمن مولر^[۱] بعد از اینکه به مقام صدراعظمی رسید چقدر با تبختر در آن جامه رسمی وارد رایشتاگ شد.

به نظر می رسید که رفقای “اپوزیسیون” و لنین وارد آزمونی دوجانبه شده بودند. لنین بیشتر مشتاق شنیدن، مقایسه کردن، کسب اطلاعات و فراهم کردن فضا [ی بحث] بود تا “مانند یک سردبیر صحبت کند”. البته او عقیده خود را پنهان نمی کرد. مدام سؤالاتی می پرسید و با اشتیاق فراوان نظرات رفقا را دنبال می کرد و اغلب پرسش هایی برای توضیح بیشتر و اطلاعات اضافی می کرد. لنین قویاً بر اهمیت کار برنامه ریزی شده و سازمانی در میان توده ها و ضرورت انضباط شدید و سانترالیسم تأکید می کرد. پس از پایان جلسه، لنین به من گفت که این جلسه او را بسیار خوشنود کرد: “این کارگران آلمانی از جنس مالزان و رفقای، رفقای جالبی هستند. باید تصدیق کنم که فکر می کردم اینها هرگز در مجادلات مدالی بدست نخواهند آورد. نمی دانم که آیا در این جلسه به مثابه گروه های ضربت حاضر شده بودند یا نه. اما بسیار مطمئنم که افرادی مثل

[۱] هرمن مولر، ۱۸۷۶-۱۹۳۱؛ سوسیال دمکرات آلمان که یکبار به مقام وزارت خارجه و دوبار به

این رفقا، اعضای ثابت قدم، سازمان یافته و رزمنده پرولتاریای انقلابی اند که در اتحادیه های کارگری و کارخانجات اسّ و اساس مبارزه هستند. ما باید این عناصر را به خط کنیم و آنان را فعال کنیم. اینها ما را به توده ها پیوند می دهند.

یک پرانتز غیر سیاسی. هر بار که لنین به محل اقامت من می آمد، انگار تعطیلاتی عالی بود. از سربازان ارتش سرخ که مراقب بودند تا دختر جوانی که در آشپزخانه کار می کرد، و از نمایندگان [کنگره] که از کشورهای شرق آسیا و آسیای میانه آمده بودند و در اتاقهای بزرگ ویلای محل اقامت من سکنی گزیده بودند، همه با هیجان می گفتند: "ولادیمیر ایلیچ آمده است!" و بلا قبلاً متعلق به یک کارخانه دار ثروتمند بوده و از زمان انقلاب به تملک کمون مسکو درآمده بود. خبر آمدن لنین از شخصی به شخص دیگر می رسید. همه چشم براه بودند و در سالن بزرگ جمع می شدند یا در آستانه درب اتاقها می ایستادند تا با لنین احوالپرسی کنند و به احترام سری تکان دهند. وقتی لنین به آنان نزدیک می شد و با لبخند مهربانش با آنان احوالپرسی می کرد یا چند کلمه حرف با این و آن رد و بدل می کرد، چهره همگی سرشار از شوقی فراوان می شد. نه ذره ای از حس خود کم بینی -چه رسد به چکار منشی- در میان مردم دیده می شد و نه رگه ای از تکریم یا اهمال در رفتار لنین پیدا می شد. سربازان ارتش سرخ و

کارگران، کارمندان و نمایندگان کنگره از داغستان، ایران و “ترکستانی ها” در جامه هایی که انگار را قصه های شاه پریان آمده بودند، بتدریج به خاطر پاول لوی مشهور می شدند. آنان لنین را همچون یکی از میان خودشان دوست داشتند و لنین هم احساس می کرد یکی از آنان است. در فضای گرمترین رفاقت همه، یکی شده بودند.

نظریه پردازان “نظریه تعرض” نه در مباحثی حول گزارش درخشان و برای تروتسکی تحت عنوان “اوضاع اقتصادی و وظایف جدید کمونیسم بین الملل” موفقیتی بدست آوردند و نه در مباحث کمیسیون پلنوم. اما هنوز امیدوار بودند که در اصلاحیه ها و تبصره های تزه های “تاکتیک های کمونیسم بین الملل” موفقیتی کسب کنند. پیشنهادهای از سوی نمایندگان آلمان، اطریش و ایتالیا ارائه شد. رفیق تراچینی از پیشنهادهای دفاع کرد و هیجان شورانگیزی برای قبول پیشنهادهای احساس می شد. تصمیم بر چه خواهد بود؟ فضایی پر از تنش بر تالار مرتفع و جادار کرملین حاکم بود. رنگ پرچم های سرخ “خانه مردم کمونیست” جلایی بر رنگ طلایی کاخ سابق امپراطوری افکنده بود. توجه صدها نماینده کنگره و مستمعین کنگره بشدت متمرکز بود و روند مباحثات را پیگیری می کردند. لنین از جایش برخاست تا صحبت کند. سخنرانی او شاهکاری از بلاغت بود. ذره ای از رتوریک در آن دیده نمی شد. هر آنچه که بود وزن روشن اندیشی، منطق انکارناپذیر، پیوستگی و انسجام بود.

جملات لنین مانند قطعه های سنگ سخت مرمر از دهانش بیرون می ریخت و با کلیتی منسجم به هم پیوند می خوردند. لنین نمی خواست خیره سری یا جلب توجه کند. آمده بود که اقناع کند. او اقناع می کرد و بدین ترتیب جلب توجه می کرد. نه با واژه های زیبا و قلنبه گویی که سخنران را سرمست می کند، بلکه با روح درخشانی که بدون خود فریبی، عالم پدیده های اجتماعی را در واقعیت آن درک می کند و با صداقتی بی تخفیف حقیقت را “ادا می کند”. واژه های لنین مانند ضربه های شلاق و ضربه های چماق بر کسانی فرود می آمد که “شکار” را “حق” می دانستند، اما نمی دانستند چه چیزی ما را به پیروزی رهنمون می سازد. تنها در صورتیکه در مبارزه اکثریت طبقه کارگر را کنار خود بینیم و نه فقط اکثریت کارگران را، بلکه اکثریت استثمارشدگان و سرکوب شدگان را کنار خود داشته باشیم می توانیم پیروزی واقعی را بدست آوریم. همه احساس می کردند که ضربه تعیین کننده کار خودش را کرده است. وقتی با اشتیاق دست لنین را فشردم، نتوانستم جلوی خود را بگیرم و گفتم: لنین، هیچ می دانی که هر سخنرانی در این سالن شرم می کند که چنین ساده و بدیهی مانند تو صحبت کند؟ می ترسند که به اندازه کافی “باسواد” نباشند. فقط یک نفر را می شناسم که در سخنرانی حریف تو شود. سخنرانی هنر بزرگ تروتسکی هم هست. تو هم مانند تروتسکی آدمی واسع النظر، منسجم و ثابت قدم هستی و حقیقت را بدون تخفیف بیان می کنی. این بسیار زیباست. آیا این خصلت

منحصر بفرد اسلاوهاست؟

لنین در جواب گفت: ” نمی دانم. فقط می دانم که هر وقت “سخنرانی می کنم” همیشه کارگران و دهقانان را در ذهنم دارم تا مخاطبینی که به من گوش می دهند. هر جا کمونیستی صحبت می کند، باید به توده ها فکر کند و حرف آنان را بزند. اما خوب است که کسی از فرضیات روانشناسی کشور تو تو خبر ندارد. و آلا می گفتند: بین، بین، پیرمرد را بین که خود را گرفتار تعریف و تمجید کرده است! باید مراقب باشیم که کسی به ما دو آدم مسن مظنون نشود که در حال طرح ریزی توطئه ای علیه “چپ” هستیم. البته که خبر از دسیسه ای علیه “چپ” نیست.“

لنین از ته دل قهقهه ای سر داد و تالار را به سوی دفترکارش ترک کرد.

روز عزیمت من از کنگره [به آلمان] لنین برای وداع و چند “درس خوب” پیشم آمد. از نظر لنین “بدجوری” به این درسها نیاز داشتم.

لنین گفت: ” البته که از نتیجه کنگره کاملاً راضی نیستی. این حقیقت نباید از تو پوشیده بماند که غیرمنطقی بود کنگره از اصول و تاکتیکهای پاول لوی طرفداری کند یا به خاطر این اصول و تاکتیک ها او را طرد کند. باید فرصتی برای تصحیح نظرات باشد. من نه فقط به اشتباهات لوی ، که قبلاً راجع به آن

صحبت کردیم، فکر می‌کنم بلکه به این فکر می‌کنم که بکارگیری تاکتیک‌های او برای پیروزی توده‌ها چه دردسر بزرگی برای ما درست کرده است. او باید اشتباهات خود را تشخیص داده و قبول کند. به این معنی که از آنان درس بگیرد. در اینصورت با توانایی‌های سیاسی که در او می‌بینم، باز می‌تواند رهبری حزب را در دست گیرد.“

در جواب گفتم: فکر می‌کنم که بدون اینکه لوی ناچار شود نظرات شخصی‌اش را تقبیح کند، توانست راهی پیدا کند و پایبندی خودش به اصول بین‌الملل کمونیسم را نشان داد. او توانست از نامزدی رایشتاگ استعفا دهد و آغاز به کار نشریه‌ای بکند که در آن امر کنگره سوم جهانی ما را از زاویه تاریخی و نسبتاً هدفمند در نظر گرفته است. البته این به معنی معاف کردن کار او از انتقاد نیست، بلکه بخشی از نقد آن کار است. همچنین اعلام کرده است که قویاً بر این باور است که تصمیم کنگره علیه او اشتباه و غیرمنطقی خواهد بود، اما بهر صورت آن را نادیده می‌گیرد و به خاطر جنبش پایبند به تصمیم کنگره خواهد بود. پاول لوی به عنوان یک سیاستمدار و انسانی که چنین اقدام شجاعانه از خودگذشتگی از خود نشان داده، چیزی از دست نداد، بلکه دستاورد هم داشت. او مخالف گمانه‌زنیهای کثیف مخالفانش خواهد بود و نشان خواهد داد که کمونیسم برای او در درجه اول اهمیت است.

لنین گفت: ” این پیشنهادی عالی است. اما آیا از آن پیروی خواهد شد؟ بهر حال،

امیدوارم که خوشبینی و خوش قلبی تو در خصوص لوی ثابت کند که چنین است و نه بدبینی بسیاری از افراد. بار دیگر به تو قول می دهم که در خصوص پذیرش مجدد لوی نامه ای سرگشاده بنویسم، اگر خودش این کار را غیرممکن نکند. اما نکته اصلی! در مجموع تصمیمات کنگره سوم ما بسیار رضایت بخش اند. این تصمیمات اهمیت تاریخی بزرگی دارد و بطور واقع "نقطه عطفی" در تاریخ بین الملل کمونیسم است. تصمیمات کنگره پایان مرحله اول توسعه احزاب توده ای انقلابی را نشان داده است. به همین خاطر کنگره ناچار بود توهامات "چپ" که انقلاب جهانی با همان سرعت طوفانی خود ادامه خواهد داشت، را جارو کند. این توهم که موج دوم انقلاب را فقط با حزب پیش خواهیم راند و اقدامات حزب پیروزی را نصیب ما خواهد کرد، را جارو کرد. البته راحت می توان انقلاب را "کار شکوهمند حزب به تنهایی" دانست. کاری بدون حضور توده ها، روی کاغذ و در سالن کنگره در فضایی عاری از شرایط عینی. اما این دیگر انقلاب نیست بلکه تصویری کاملاً هرزه مآبانه است. "حماقت های چپ" بیان واقعی و کنکرت خود را در "اقدام مارس" و "نظریه تعرض" رفقای آلمان پیدا کرد. بنابراین این نظریه و اقدام باید به هزینه شما مضمحل می شد. شما قربانی شدید. اما در واقع امر، این شکستی بین المللی بود. و اکنون شما در آلمان باید به عنوان حزبی متحد و محکم تاکتیکیهای مصوب کنگره را اتخاذ کنید. "پیمان نامه صلح" که ما سر و ته آن را هم آورده ایم، به تنهایی نمی

تواند تضمین کننده باشد. اگر اراده خوب و صادقانه “چپ” و “راست” بر آن حاکم نباشد و به عنوان یک حزب با سیاستهای روشن و مصمم جلو نروید، پیمان نامه در ذات خودش چیزی نیست. و تو برغم عدم تمایل و مقاومتت باید به **مرکزیت** برگردی. نباید بار دیگر **مرکزیت** را ترک کنی، حتی اگر شخصاً فکر می کنی که حق با توست و حتی اگر فکر کنی که به یک وظیفه تبدیل شده است. هیچ حق با تو نیست به جز اینکه در شرایط دشوار در خدمت حزب باشی؛ در خدمت کارگران باشی. الان وظیفه تو این است که حزب را متحد نگهداری. تو را شخصاً مسئول این کرده ام که در آینده شاهد انشقاق نباشیم و یا در بدترین حالت، تعداد اندکی از حزب بروند. تو باید با رفقای جوان که هنوز دانش نظری عمیق با تجربه عملی زیادی ندارند سختگیر و در عین حال بسیار صبور باشی. بویژه از تو می خواهم که مراقب رفیق ریوتر (فریزلند)^[۱] سالها خیلی با جدیت و سختکوشی با ما کار کرده است؛ او که رهبر “رادیکال های” برلین است، باید در **مرکزیت** باشد. این اقدام به تنهایی تضمین کننده رابطه بهتری بین آنان و مرکز خواهد بود. ریوتری که من می شناسم خود را مکلف به “پیمان نامه صلح” خواهد دانست و با روشی رفیقانه با رفقای به اصطلاح “راست” رفتار خواهد کرد. در طول کنگره متوجه شدم که نوعی امتناع و فاصله در او وجود

[۱] ارنست “ریوتر” فریزلند از اعضای حزبی کمونیست آلمان ۱۸۸۹-۱۹۵۳ م.

دارد که به خاطر میل به رهبری نیست و حتی اگر کار به لغزش و شکاف برسد، معمولاً می تواند جلوی پیش را بگیرد.

اینجا وسط “ درس های خوب ” لنین پریدم و با حالتی متعجب پرسیدم: آیا در این رابطه تردید داری؟

استادم گفت: “ نه، فقط بر اساس تجربه گفتم. ” سپس ادامه داد: “ بویژه بسیار مهم است به رفقای توانا که مألماً میان جنبش طبقه کارگر اعتباری بدست آورده اند، کمک کنی. من به رفقایمانند آدلف هوفمان، فریتز گین، دامینگ، فرایس و امثال آنان فکر می کنم. باید با آنان صبور باشی و چنانچه گاهگاهی فرمولاسیون روشن و تیزی در اندیشه کمونیستی آنان وجود نداشته باشد، نباید تصور کنی که “ خلوص کمونیسم ” به خطر افتاده و از دست رفته است. این رفقا حقیقتاً نگران این هستند که کمونیستهای خوبی باشند و تو باید به آنان کمک کنی کمونیست بشوند. البته نباید هیچ امتیازی به بقایای مکتب رفرمیسم بدهی. رفرمیسم نباید در رنگ دیگری به صفوف ما قاچاق شود. باید رفقا را در موقعیت هایی قرار دهی که نتوانند به جز عمل و حرف کمونیستی، کاری بکنند. شاید و کاملاً محتمل است که در این صورت نومید بشوی. اگر تو یکی از رفقا را که رفرمیسم اش ” عود ” کرده است، از دست بدهی، باز هم می توانی با رفتار عاقلانه دو، سه یا ده رفیق که با تو همراه هستند و کمونیستهای واقعی شده اند نگهداری. رفقایمانند آدلف هوفمان، دامینگ و ... تجربه و دانش زیادی را برای

حزب آورده اند و مهمتر از همه آنان حلقه واسط بین تو و توده های کارگر هستند که به آنان اعتماد می کنند. باید توده ها را مدنظر قرار داد. ما نباید توده ها را از اشتباهات “چپ” و “بزدلی” راست” بترسانیم. اگر در کارهای کوچک و بزرگ همیشه مانند کمونیست های ثابت قدم رفتار کنیم، توده ها را برده ایم. تو در آلمان باید با بکار بستن تاکتیک ها [ی کنگره] این آزمون را پس دهی و توده ها را ببری. با “انشقاق حزب” ما را نومید نکن. کلارا همیشه به توده ها فکر کن و همانند ما به انقلاب نزدیک شو: با توده ها و از طریق توده ها“

کنگره چهارم بین الملل

بعد از وداع با لنین بار دیگر در مسکو بودم. اقامت این دفعه تحت الشعاع این واقعیت دردناک قرار می گرفت که نتوانم لنین را ببینم و با او صحبت کنم. درد جانکاه، قدرت عظیم و مقاومت عظیم را از او گرفته بود. اما برغم شایعات و پیش بینی های غم انگیز ، حال او کمی بهتر شده بود. وقتی در اکتبر ۱۹۲۲ برای شرکت در چهارمین کنگره کمونیسم بین الملل به مسکو آمدم، می دانستم که باید بار دیگر لنین را ببینم. حال او تا این اندازه خوب بود که توانسته بود گزارشی درباره “ پنج سال پس از انقلاب روسیه و چشم انداز انقلاب جهانی ” بنویسد. آیا برای انقلاب روسیه جشنی بهتر از این ممکن بود که رهبر و نابغه انقلاب بهبود پیدا کرده و برای نمایندگان پیشرو پرولتاریای انقلابی از انقلاب اکتبر صحبت کند؟

دومین روز ورودم به مسکو، رفیقی که ساکن منزل [محل اقامتم] بود و کسیکه دوران گذار از رژیم کهن به رژیم جدید را به آسانی طی کرده بود، با هیجان بسیاری به سویم آمد و گفت: رفیق! ولادیمیر ایلیچ در راه است که تو را ببینند. **خداوند لنین!** چند دقیقه دیگر اینجا خواهد بود. این خبر به حدی مرا به هیجان آورده بود که در آن لحظه به این نکته طنزآمیز "خداوند لنین" توجهی نکردم. لنین رسیده بود. در کت خلبانی خاکستری رنگ. همانند روزهای قبل از بیماری جانکاه، قوی و شاداب بنظر می رسید.

در جواب به پرس و جوی من راجع به بیماری اش گفت: "نگران نباش! حالم نسبتاً خوب است و قوی هستم. حتی آنگونه که دکترها عنوان می کنند، حالم "طبیعی" است. کار می کنم، اما امساک به خرج می دهم و بشدت از توصیه های پزشکان پیروی می کنم. خیلی ممنون! اما نمی خواهم دوباره در بستر بیفتم. چیز وحشتناکی است. کارهای زیادی دارم که انجام دهم. دیگر نباید نادژدا کروپسکایا و ماریا ایلینیشنا(خواهر لنین) اینقدر نگران باشند و به دردسر بیفتند..... امور جهان هم بدون من جلو می رود. هم در روسیه و هم در جاهای دیگر. رفقای رهبری حزب ما خوب کار کرده اند. با همدیگر خوب کار می کنند و این مسأله اصلی است. اما کارهای زیادی دارند و خوشحالم که الان می توانم باری از دوش آنان بردارم."

رفیق لنین، طبق معمول دیدارها به گرمی جوایای حال پسرانم شد و از من خواست تا گزارشی درباره آلمان و حزب [کمونیست] آلمان به او بدهم. گزارش کوتاهی دادم تا او خسته نشود. به نظر می رسید که دنباله گفتگوی ما پس از کنگره سوم بود. لنین درباره "روانشناسی مهربانانه" من در مورد "لوی!" تکه ای انداخت و گفت: "روانشناسی کمتر و سیاست بیشتر. در جدل با رزا لوکزامبورگ راجع به رویکرد او به انقلاب روسیه نیز این را نشان دادی. مزدش را هم گفتی. لوی بسیار مصمم و سریع کارش را با ما تمام کرد. به شکلی که گویی با بدترین دشمن رفتار می کند. لوی دیگر برای ما خطری نیست. از نظر ما الان او یکی از سوسیال دمکرات هاست. فقط یک سوسیال دمکرات. حتی اگر موقعیت معینی هم در آلمان دارد، نمی تواند برای ما عددی باشد. در وضعیت زوال حزب [کمونیست آلمان] این چیز عجیبی نیست. اما به عنوان رفیق نزدیک رزا و کارل، این زشت ترین عاقبت قابل تصور است. آری، زشت ترین عاقبت ممکن. به همین خاطر خیانت و ترک حزب نمی تواند حزب کمونیست را بطور جدی تکان دهد و به خطر اندازد. تشنجاتی از این دست در بخش های کوچک و میان افراد قلیلی روی می دهد. حزب اما سالم است، ریشه های آن سالم است. در مسیر صحیح خودش است تا به حزبی توده ای تبدیل شود و حزب پیشرو انقلابی توده های پرولتاریای آلمان بشود."

پس از مکتی کوتاه پرسید: "موضع تو چیست؟ بالأخره آنان (چپ‌ها) یاد گرفته اند که چطور با سیاست، با سیاستهای کمونیستی تعامل کنند؟" خلاصه ای از وضعیت امور جاری را گفتم و با این نکته به پایان رساندم که "اپوزیسیون برلین" وظیفه بازنگری اوضاع سابق را به کنگره چهارم بین الملل سپرده است و شعار آنان چنین است: برگشت به کنگره دوم!

لنین از این "ساده لوحی بی نظیر" متعجب شد و خنده کنان گفت: "رفقای" چپ" واقعاً فکر می کنند که کمونیسم بین الملل پنلوپه^[۱] وفادار است. اما بین الملل ما روزها رشته نمی کند تا شبها آن را پنبه کند. بین الملل ما نمی تواند اهمیت یک گام به پیش و یک گام به پس را انکار کند. آیا این رفقا نمی دانند در چه وضعیتی هستیم؟ در وضعیت جهانی چه تغییری روی داده است که پیروزی بر توده ها دیگر مهم ترین وظیفه ما نیست؟ این "چپگرایان" مانند بوربون ها هستند. آنان چیزی را یاد نگرفته و چیزی را فراموش نکرده اند. تا جاییکه من می فهمم، پشت انتقادات "چپ" از اشتباهاتی که در تاکتیک های خطوط مقدم روی داده است، این تمایل خوابیده است که کل تاکتیک ها را با

[۱] اشاره به پنلوپه در اساطیر یونانی. دختری که در جوانی به دلیل زیبایی اش خواستگاران زیادی داشت. پدرش برای جلوگیری از دعوا و کشمکش، مسابقه ای ترتیب داد تا برنده آن را به دامادی انتخاب کند. در این مسابقه اودوسئوس سرفراز بیرون آمد و با پنلوپه ازدواج کرد؛ پنلوپه نماد وفاداری در زناشویی است.م

هم دور بریزند. این کنگره نه فقط نباید تصمیمات کنگره سوم را کنار بگذارد، بلکه باید آنان را تأیید و بار دیگر بر آنان تأکید کند. قویاً تأکید کند. در کار کنگره دوم ما پیشرفتی حاصل شده است. باید بر این پیشرفت بیفزاییم، در غیر اینصورت به احزاب توده ای تبدیل نخواهیم شد و احزاب انقلابی طبقه پرولتاریا را رهبری نخواهیم کرد. آیا قصد داریم قدرت را بدست گرفته؛ دیکتاتوری کارگران و انقلاب داشته باشیم؟ آری یا نه؟ اگر آری، باید همچون گذشته و مطابق راهی که در کنگره سوم نشان داده ایم، پیش برویم.

در جلسه ای دیگر در طول کنگره لنین به ملاحظات اش درباره “اپوزیسیون چپ” در آلمان برگشت. او در عین حال در جلسه نمایندگان آلمان شرکت کرده بود که رفقا شونینگ و فیشر به عنوان نمایندگان و رهبران “چپ” نظرات خود را در مخالفت با مرکز و اکثریت حزب بیان کرده بودند. این نظرات به لحاظ سیاسی فوق العاده ضعیف بودند و در عین حال چیزی که موجب شگفتی می شد، نظرات خود را با حالتی مؤخر و آرام ارائه کرده بودند. در حالیکه رفتار “اپوزیسیون چپ” حتی در پلنوم کنگره در مقایسه با رفتار تند و تحمل ناپذیر آن در آلمان، عمدتاً “میانه روانه” بود. لنین سرش را اندکی خم کرده و روی دستانش تکیه داده بود و به روند مباحثات گوش می داد. او در مباحثات شرکت نکرد. فقط یکی دوبار درباره نظرات اپوزیسیون، چند کلمه حرف زد که عمدتاً در

موافقت و همبستگی با آنان بود.

این جلسه چه تأثیری بر او گذاشته بود؟ وقتی بر حسب تصادف در سالن با لنین برخورد کردم، نظرش را جویا شدم. لنین سری تکان داد و گفت: ”هوم! هوم... به خوبی می فهمم که در چنین موقعیتی باید “اپوزیسیون چپ” وجود می داشت. البته هنوز بعضی از عناصر چپ، متفرق و کارگران دردمند در حزب کار کمونیستی C.L.P وجود دارند که انقلابی هستند، اما به لحاظ سیاسی خام هستند و سرگیجه دارند. امورات بسیار به کندی پیش می روند. به نظر نمی رسد که تاریخ عجله ای ندارد، اما کارگران متفرق فکر می کنند که رهبران حزب شما عجله ای ندارند. کارگران، رهبران حزب را مسئول بی شتابی انقلاب جهانی می دانند. خرده گیری می کنند و لعنت می فرستند. من همه اینها را می فهمم. اما آنچه درک اش برای من دشوار است، رهبری “اپوزیسیون چپ” است که تا جاییکه به حرفهای آنان گوش داده ام، درک اش سخت است.“

لنین با طنز گزنده اش دیدگاههای خود راجع به “نیمه بهتر” نمایندگان “چپ” ارائه داد. او روث فیشر را “تصادفی شخصی” نامید که از نظر سیاسی بی ثبات و غیرقاطع است و با حرکاتش نشان داد: ”نه! چنین اپوزیسیونی، چنین رهبری مرا به وجد نمی آورد. اما صراحتاً به تو بگویم که نمایندگان “مرکزیت” شما که موقعیت را درک نمی کنند و انرژی کافی برای این شبه عوام فریبها ندارد نیز مرا به وجد نمی آورد. قطعاً دشوار نیست که کارگران انقلابی را از میان آنان

بیرون کشید و آموزش سیاسی دهید. فقط به این خاطر که کارگرانی با ذهنیت انقلابی اند، و گرنه رادیکال‌هایی از این نوع ته بدترین جریانات فرصت طلب قرار می‌گیرند.“

لنین رضایت خود را از احیای حیات اقتصادی روسیه شوروی نشان داد. احیایی قطعی و لیکن کند. او آمار و ارقامی را ذکر کرد که حکایت از پیشرفت داشت. رشته اندیشه هایش را پاره کرد و گفت: ” اما در این خصوص باید در گزارش [به کنگره] صحبت کنم. زمانیکه پزشکان مستخدم به من اجازه داده اند، تمام می‌شود. می‌بینی که چه آدم منضبط هستم! اما باید چیزی به تو بگویم که بی‌نهایت خوشحالت می‌کند. مدتی قبل در روستایی دوردست ... بودم. (متأسفانه نام روستا را در خاطر ندارم. کلارا زنکین) چند صد کودک در این روستا زندگی می‌کنند و برایم نامه ای نوشته اند: پدر بزرگ عزیز ما، لنین! می‌خواهیم به تو بگوییم که وضع ما خیلی خوب شده است. بشدت درس می‌خوانیم. الان خواندن و نوشتن را بلدیم. چیزهای قشنگ زیادی هم درست می‌کنیم. هر صبح حمام می‌کنیم و قبل از غذا دستانمان را خوب می‌شوئیم. می‌خواهیم معلم ما خوشحال باشد. وقتی کثیف هستیم، ما را دوست ندارد و کلارا عزیز! می‌بینی که از هر نظر در حال پیشرفت هستیم. پیشرفتی جدی. داریم کسب فرهنگ می‌کنیم. هر روز هم حمام می‌کنیم! بچه‌های کوچک روستاها ملاً به ما کمک می‌کنند روسیه شوروی را بسازیم. آیا جایی ترس از پیروزی

هست؟“

لنین خندید. همان لبخند شاد و قدیمی که حاکی از رضایت و باور به پیروزی بود.

سخنرانی لنین درباره انقلاب روسیه را نیز شنیدم. سخنرانی کسیکه علی‌رغم بیماری، اراده آهنینی برای زندگی و ساختن زندگی اجتماعی خلاقانه دارد. سخنرانی کسیکه متأسفانه مرگ در بازوان نحیف اش لانه کرده بود. اما با آخرین کارهای تاریخی لنین، خاطره ای فراموش نشدنی از آخرین گفتگوهای شخصی که با لنین داشتم- بجز اظهارنظرهای کوتاهی که در برخوردهای کوتاه در کنگره پیش آمد، هنوز در وجودم زبانه می کشد. سخنرانیهای لنین و گفتگوهایی با من مجموعه کامل و جامعی تشکیل می داد. لنین اینجا نیز مانند همه جای دیگر همان لنین بود. لنین که در کوچکترین چیز، امر بزرگی می دید. لنین که امر کوچک را در ارتباط منسجم با امر بزرگ می فهمید و ارزش آن را می دانست. لنین که در روح مارکس رابطه متقابل نزدیکی بین آموزش توده ها و انقلاب تشخیص داده بود. لنین که آموزش توده ای برای او انقلاب بود و انقلاب برای او آموزش توده ای بود. لنین که مردم کارگر و بیش از همه کودکان- آینده سازان جامعه، آینده سازان کمونیسم را خالصانه و به گرمی دوست می داشت. لنین که

قلب اش به بزرگی روح و اراده اش بود و به همین خاطر توانست رهبر بزرگ پرولتاریا باشد. لنین، محکم، شجاع و ظفرمند، چرا که یک چیز بر او حاکم بود: عشق به توده های زحمتکش؛ اعتماد به توده های زحمتکش. باور به عظمت و نیکی چیزی که عمرش را در راه آن گذاشت. باور به پیروزی. بنابراین او توانست “معجزه” تاریخی اش را نشان دهد. او کوهها را جنباند.

زنان، ازدواج و سکس

رفیق لنین هر از چندی درباره مسأله زنان با من صحبت می کرد. او اهمیت بسزایی برای جنبش زنان به مثابه بخش ضروری و در شرایط معینی بخش تعیین کننده جنبش توده ای قائل بود. البته که برابری اجتماعی برای زنان برای کمونیستها اصلی ضروری بود و بحثی بر نمی داشت. پاییز ۱۹۲۰ در دوره مطالعاتی لنین در کرمین برای اولین بار گفتگوهای مفصلی درباره این موضوع داشتیم. لنین پشت میز تحریرش نشسته بود که پوشیده از کتاب و کاغذ بود که حاکی از مطالعه و کار بدون کمترین نشانی از “شلختگی نوابغ” بود.

لنین پس از احوالپرسی شروع به صحبت کرد: “ما باید جنبش بین المللی قدرتمندی ایجاد کنیم. روشن است که بدون نظریه مارکسیستی، حاصل خوبی نخواهد داشت. ما کمونیستها در این مسأله به روشن ترین اصول نیازمندیم. باید تمایز روشنی بین ما و سایر احزاب وجود داشته باشد. متأسفانه کنگره دوم بین

الملل ما به این موضوع نپرداخت. این مسأله در کنگره پیش کشیده شد، اما منتج به تصمیم معینی نشد. مسأله هنوز در کمیسیون است که باید به قطعنامه، تزا و دستورالعمل‌هایی بینجامد. البته تا الان چندان جلو نرفته‌اند. تو باید کمک کنی.“

من از قبل در جریان چیزیکه لنین می‌گفت، قرار گرفته بودم و تعجب خودم از وضعیت امور را نشان دادم. من لبریز از شوق کار زنان روسیه در انقلاب و نقش فعلی آنان در دفاع از انقلاب و پیشرفت بیشتر [انقلاب] بودم. تا جاییکه به موقعیت و فعالیت‌های رفقای زن در حزب بلشویک هم بر می‌گردد، از نظر من حزبی الگو بود. حزب بلشویک به تنهایی جنبش زنان کمونیسم بین الملل را با نیروهای مجرب، آموزش دیده و مفید شکل داده بود و الگویی تاریخی بدست داده بود.

لنین با لبخندی ملیح گفت: ”درست است. اینها خیلی واقعیت دارند و خوب هستند. در طول انقلاب، زنان کارگر در پتروگراد؛ اینجا در مسکو و سایر شهرها و مراکز صنعتی کاری خارق العاده کردند. بدون زنان ما پیروز نمی‌شدیم یا این پیروزی به سختی بدست می‌آمد. این نظر من است. آنان چقدر شجاع بودند و باز هم چقدر شجاع هستند! به رنج‌ها و محرومیت‌هایی که کشیده‌اند، فکر کن! و آنان این رنج‌ها و محرومیت‌ها را تحمل می‌کردند، چون آزادی می‌خواستند؛ کمونیسم می‌خواستند. بلی! زنان پرولتر ما رزمندگان عالی طبقه هستند. آنان

شایسته عشق و تحسین اند.

به علاوه شاید به خاطر داشته باشی که حتی بانوان "دموکراسی مشروطه" در پتروگراد ثابت کردند که در مقابل ما با شهامت تر از "نجبا" بودند. این واقعیت دارد که ما در حزب رفقای زن قابل اعتماد، توانا و خستگی ناپذیری داریم. می توانیم آنان را در بسیاری از پست های مختلف دولت شوراها، کمیته های اجرایی، کمیسارهای خلق و خدمات عمومی قرار دهیم. بسیاری از آنان شبانه روز در حزب و در میان توده های پرولتر، دهقانان و ارتش سرخ کار می کنند. این نزد ما ارزش عظیمی دارد و برای زنان در سرتاسر جهان نیز اهمیت دارد؛ این ظرفیت زنان را نشان می دهد؛ ارزش عظیم کار آنان در جامعه را نشان می دهد. اولین دیکتاتوری پرولتاریا پیشتاز واقعی برابری اجتماعی زنان است. بیشتر از هزاران جلد ادبیات فمینیستی تعصبات جامعه علیه زنان را جارو می کند. اما با وجود تمام این [دستاوردها] هنوز جنبش بین الملل کمونیستی زنان را نداریم و باید داشته باشیم. باید فوراً دست به کار شویم و این [جنبش] را بسازیم. بدون جنبش زنان، کار بین الملل ما و احزاب آن کامل نیست و هرگز کامل نخواهد شد. اما کار انقلاب ما باید به ثمر برسد. به من بگو، کار کمونیستی در خارج چگونه پیش می رود؟"

به لنین گفتم: تا جاییکه من اطلاع دارم، رابطه بین احزاب و از جمله احزاب بین الملل کمونیسم بسیار سست و بی رویه است. لنین با دقت گوش می داد. کمی

به جلو خم شده بود و بدون کمترین نشانی از خستگی، بی حوصلگی، بیماری و حتی حواس پرتی گذرا، حرفهای مرا دنبال می کرد. هرگز هیچ شنونده ای به خوبی لنین ندیده ام. کسیکه خوب گوش بدهد و بسرعت شنیده ها را به نظم دریاورد و ارتباط کلی بین آنان را تشخیص دهد. این را می توان از سؤالات کوتاه و غالباً بسیار دقیقی فهمید که گاهگاهی وسط صحبت های من می پرسید. یا بعدها به جزئیات این یا آن بخش از صحبت ها مراجعه می کرد. او یادداشت های خیلی کوتاهی بر می داشت. البته، اینجا من بطور خاص درباره اوضاع کلی آلمان صحبت می کردم. درباره جایگاه عظیم رزا لوکزامبورگ در برقراری پیوند میان توده های زنان و مبارزه انقلابی صحبت کردم. رزا، پس از تأسیس حزب کمونیست [آلمان] برای انتشار روزنامه زنان فشار می آورد. در آخرین گفتگویی که دو روز قبل از قتل اش با لئو یوژیچس داشتم، درباره وظایف فوری حزب صحبت کردیم و او وظایف مختلفی را به من محول کرد. از جمله برنامه ای برای کار سازمان یافته میان زنان کارگر حزب [آلمان]. در اولین کنفرانس غیرقانونی به این مسأله پرداخت. تقریباً بدون استثنا زنان مجرب و آموزش دیده از جمله پروپاگندیست ها و رهبرانی که قبل و بعد از جنگ [جهانی اول] جلو آمده بودند، با سوسیال دمکرات ها مانده اند و زنان کارگر فعال و آگاه دنبال آنان رفته اند. اما هنوز هسته های کوچکی از رفقای بسیار پرانرژی و با اراده دور هم مانده اند و در تمام مبارزات و فعالیت های حزب شرکت

می کنند. آنان مآلاً کار سازمان یافته و به قاعده را در میان زنان کارگر شروع کرده اند. البته همه چیز تازه شروع شده است، اما شروع بسیار خوبی داشته ایم. لنین گفت: ” بد نیست، اصلاً بد نیست. انرژی، اراده و اشتیاق رفقای زن، شجاعت و حکمت آنان در دوران [مبارزه] غیرقانونی یا شبه قانونی نشان از چشم انداز خوبی برای پیشرفت کار ما دارد. اینها فاکتورهای ارزشمندی در تکامل حزب و افزایش قدرت آن در پیروزی توده ها و پیشبرد فعالیت‌های ما هستند. اما نظرت درباره آموزش و شفافیت اصول رفقای زن و مرد چیست؟ این مسأله اهمیتی بنیادین در کار میان توده ها دارد و تأثیر بسزایی در لمس مسائل توده ها، پیروزی آنان و دلگرم نگه داشتن آنان دارد. الان یادم نیست کی این را گفته ” برای دستیابی به چیزهای بزرگ باید دلگرم بود”. ما و زحمتکشان همه عالم چیزهای بسیار بزرگی داریم که باید تحقق یابند شوند. بنابراین چه چیزی رفقا و زنان پرولتر آلمان را دلگرم می کند؟ نظرت درباره آگاهی طبقاتی پرولتری و علایق آنان چیست؟ آیا فعالیت‌های آنان متمرکز بر مطالبات فوری سیاسی است؟ عمده نظرات آنان حول چه چیزی است؟“

” در این باره چیزهای مهمی از رفقای روسیه و آلمان شنیده ام. باید به تو هم بگویم. به من گفته اند که یکی از رفقای کمونیست و مستعد زن در هامبورگ در حال انتشار نشریه ای برای تن فروشان است و می خواهد آنان را برای نبرد طبقاتی سازماندهی کند. رزا [لوکزامبورگ] هنگام نوشتن مقاله ای درباره زنان

تن فروش که به خاطر نقض قوانین در این حرفه تأسف بار در زندان بسر می برند، کاری کمونیستی کرد و احساسی کمونیستی داشت. متأسفانه تن فروشان قربانیان مضاعف جامعه بورژوازی هستند. هم قربانی نظام ملعون مالکیت اند و هم قربانی ریاکاری اخلاقی لعنت زده. این روشن است. فقط آدم‌های کوتاه بین و وحشی می توانند این قضیه را نادیده بگیرند. اما چطور بگوییم؟ در رابطه با تن فروشان برای یک واحد میلیتانت انقلابی هنوز سازمان دادن آنان و انتشار یک نشریه کافی نیست. آیا واقعاً در آلمان زنان کارگر دیگری نداریم که سازمان داده شوند؛ برایشان نشریه در بیاوریم و آنان را به مبارزه بکشیم؟ تن فروشی فقط یک برآمدگی زمخت است. [نشریه] مرا یاد یک سبک ادبی می اندازد که تن فروشان را مانند یک مدونای قشنگ به تصویر می کشد. منشأ این سبک ادبی هم از سر خیراندیشی بود: دلسوزی اجتماعی؛ عصیان علیه فضل فروشی ریاکارانه بورژوازی محترم. اما جنبه درست قضیه مغفول و زایل شد.

” به علاوه، قضیه تن فروشان ما را به طرح بسیاری از سؤالات جدی می رساند. آنان را به کار مولد، به اقتصاد اجتماعی برگردانیم. این کاری است که باید انجام دهیم. اما در وضعیت فعلی اقتصادی ما و تمام موانعی که سر راهمان قرار دارند کار دشواری است و وظایف پیچیده ای را مقابل ما قرار می دهد. این یکی از جنبه های مشکلات زنان است که پس از قبضه قدرت توسط پرولتاریا در دستور کار قرار خواهد گرفت و راه حل عملی می طلبد. اینجا در روسیه شوروی کار

زیادی را روی میز ما قرار خواهد داد. اما برگردیم به موقعیت شما در آلمان. حزب نباید تحت هیچ شرایطی به آرامی کنار بایستد و ناظر خاموش اعمال مودیانه بخشی از اعضای خود باشد. این موجب سردرگمی و پراکندگی نیروها خواهد شد. و خود تو، در مقابل این [خطر] چکار کرده ای؟ ”

قبل از اینکه بتوانم جواب دهم، لنین ادامه داد: ” کلارا! سیاهه خطاهای تو طولانی تر است. به من گفته شده که در محافل شبانه رفقای زن و محافل مطالعاتی آنان، عمدتاً به مسائل مربوط به ازدواج و سکس پرداخته می شود؛ اینها به موضوع اصلی مورد علاقه در آموزش و تعالیم سیاسی تبدیل شده اند. وقتی این را شنیدم، به سختی توانستم به گوشه‌های خود باور داشته باشم. اولین کشور دیکتاتوری پرولتاریا در محاصره ضدانقلاب های تمام دنیاست و وضعیت خود آلمان به بیشترین تمرکز ممکن پرولتاریا و نیروهای انقلابی نیاز دارد تا ضدانقلاب در حال رشد و فزاینده را شکست دهد. اما رفقای کارگر زن درباره مسائل جنسی و اشکال مختلف ازدواج در گذشته، حال و آینده صحبت می کنند! فکر می کنند که مهم ترین بخش وظیفه آنان آگاه کردن زنان پرولتر به این مسائل است! فکر می کنم، نشریه ای که وسیع تر و بیشتر از همه خواننده می شود، جزوه یکی از رفقای زن وینی درباره مسائل جنسی است! چه حیف! کارگران حقایق مندرج در این جزوه را سالها پیش در [کتاب] ببل خوانده اند.

حتی مانند این جزوه خسته کننده و ثقیل نوشته نشده، بلکه علیه جامعه بورژوازی بیانی محکم، تلخ و ستیهنده دارد.“

” بسط فرضیات فرویدی ” فرهیخته ” و حتی علمی بنظر می رسد، اما جاهلانه و بیگانه [با اجتماع] است. نظریه فرویدی الان مد روز شده است. من به نظریه های جنسی در مقالات، جزوات، پایان نامه ها و ... حسن نظر ندارم. خلاصه به این جنس از ادبیات که در زمین کثیف جامعه بورژوازی به طرز پرزرق و برقی شکوفا می شوند، اهمیت نمی دهم. به کسانی که مانند راهبه های هندی که با بدن خود ور می روند و بطور مرتب با سؤالات دری وری سر و کار دارند، اعتباری قائل نیستم. از نظر من این نظریه های جنسی که غالباً فرضیاتی بیش نیستند و اغلب هم فرضیه های دلبخواهی هستند، از نیاز شخصی افراد برای توجیه اختلالات جنسی یا هایپرتروفی^[۱] شخصی آنان در پیشگاه اخلاقیات بورژوازی یا برای التیام بیماران نشأت می گیرند. این احترام بالماسکه برای اخلاقیات بورژوازی، در نزد من درست به اندازه غرق شدن در مسائل جنسی چندش آور است. این رفتارها هر چقدر وحشیانه و انقلابی هم باشند، هنوز رفتارهای بورژوازی اند. عمدتاً هم سرگرمی روشنفکران و جامعه پیرامونی آنان هستند. در حزب آگاه طبقاتی و پرولتاریای رزمنده جایی برای اینها وجود ندارد.“

[۱] بزرگ شدن یک عضو بدن به طور غیرعادی.

اینجا حرفهای لنین را قطع کردم و گفتم: مسائل سکس و ازدواج در جوامع بورژوازی که بر اساس مالکیت خصوصی است، مشکلات، آلام و نزاعهای متعددی برای زنان در همه طبقات و اقشار اجتماعی به وجود آورده است. جنگ و پیامدهای آن تنازعات و آلام زنان در حوزه مسائل جنسی را تشدید کرده و موجب بروز مشکلاتی شده است که قبلاً از نظر آنان پنهان شده بود. باید اثرات انقلاب را به این مسائل افزود. عصر کهن احساسات و اندیشه ها در حال متزلزل شدن است. علقه های اجتماعی قدیم در حال گسست و شکسته شدن هستند و تمایلاتی به سوی روابط ایدئولوژیکی نوین بین مردان و زنان مشاهده می شود. افزایش علاقه به این مسائل بیانگر نیاز به روشنگری و تغییر جهت است. این [ترند] همچنین واکنشی علیه ریاکاری و وهن جامعه بورژوازی است. اشکال ازدواج و خانواده در مسیر تکامل تاریخی و پیوند آن به زندگی اقتصادی، در حال تخریب خرافاتی است که در اذهان زنان کارگر در خصوص خصلت ابدی جامعه بورژوازی وجود داشت. رویکردی انتقادی- تاریخی به این مسائل باید به نقد بیرحمانه جامعه بورژوازی بیانجامد تا خصلت واقعی و اثرات آن را آشکار کند و اخلاقیات جنسی و دروغهای پیرامون آن را محکوم کند. همه راهها به رم ختم می شوند و هر تحلیل واقعاً مارکسیستی باید اهمیت روبنای ایدئولوژیکی جامعه [بورژوازی] و سلطه آن بر پدیده های اجتماعی را در نظر گیرد و به تحلیل جامعه بورژوازی و بنیان های مالکیتی آن دست ببرد و به این نتیجه ختم شود:

این را باید از بیخ و بن ویران کرد!

لنین سری تکان داد و لبخند زنان گفت: ” همین! تو داری از مشاوره به رفقای زن و حزب خودت دفاع می کنی. البته، آنچه که گفתי درست است. اما فقط برای توجیه اشتباهات شما در آلمان است. هر چند نمی توانداشتباهات شما را توجیه کند. اشتباهات هنوز هستند و خواهند ماند. جداً می توانی به من اطمینان خاطر دهی که مسائل سکس و ازدواج از نقطه نظر ماتریالیسم تاریخی، به طرزی بالنده و پویا مورد بحث [شما] قرار گرفته است؟ این کار مستلزم دانش عمیق و همه جانبه، روشن ترین نگاه مارکسیستی و حجم انبوهی از ماتریال [مطالعاتی] است. شما اکنون این همه نیرو را از کجا می آورید؟ خود اگر این کار را کرده باشید! جزوه ای که قبلاً به آن اشاره کردم نمی تواند منبع [مناسبی] برای حلقه های مطالعاتی و مباحثه باشد. شما به جای نقد این جزوات، آنها را توزیع و توصیه کرده اید! نتیجه این کار غیرمارکسیستی و بی ثمر در برخورد با این مسائل چیست؟ اینکه مسائل سکس و ازدواج به عنوان بخشی از مسائل کلی اجتماعی قابل درک نیست؟ نه بدتر از این! مسائل بزرگ اجتماعی به عنوان یک زائده و بخشی از مسائل جنسی در نظر گرفته شده است! مسأله اصلی به موضوعی جانبی تبدیل شده است. این نه تنها روشن شدن مسأله را به خطر انداخته است، بلکه به طور کلی افکار و آگاهی طبقاتی زنان پرولتاریا را مخدوش کرده است.“

” یک نکته مهمتر. حتی سلیمان حکیم گفته است که هر کاری به وقت اش از تو می پرسم: آیا الان وقت این است که زنان پرولتاریا را با این مباحث سرگرم کنیم که چطور عشق بورزد و چطور محبوب واقع شود؟ چطور ازدواج کرده و چطور ازدواج کند؟ البته در گذشته، حال و آینده و در میان همه جوامع، آنچه که با افتخار فریاد زده می شود، ماتریالیسم تاریخی است! اکنون تمام افکار رفقای زن، زنان کارگر باید به سمت انقلاب پرولتری هدایت شود. این پایه های یک انقلاب واقعی در ازدواج و روابط جنسی ایجاد می کند. در حال حاضر مسائل دیگری ضروری تر از اشکال ازدواج مائوری ها^[۱] یا طرز هماغوشی در اعصار قدیم است. مسأله شوراها هنوز در آجندای پرولتاریای آلمان وجود دارد. معاهده ورسای و اثرات آن بر زندگی زنان کارگر، بیکاری، سقوط دستمزدها، افزایش مالیات و غیره [مسأله است]. خلاصه، من هنوز هم فکر می کنم که این جنس از سیاست، آموزش اجتماعی زنان پرولتاریا غلط است. خیلی خیلی غلط است. چطور می توانی در این مورد سکوت کنی؟ باید از اتوریتته خودت در مخالفت با آن استفاده کنی.“

به دوست عصبانی ام (لنین) گفتم: من در نقد و نکوهش رفقای زن در مناطق مختلف کوتاهی نکرده ام. لنین خودش می دانست که قدر یک پیغمبر در میان

[۱] قبایل بدوی در نیوزیلند. م

مردم و خانواده اش هرگز دانسته نمی شود. به خاطر نقد، خود را در معرض اتهام "بازماندگان سرسخت ایدئولوژی سوسیال دموکراسی و زهداندیشی منسوخ شده" قرار داده بودم. اما انتقادات من داشت اثر خود را می گذاشت. مسائل سکس و ازدواج دیگر در محور مباحثات ما قرار نداشت. اما لنین رشته کلام را قطع نمی کرد.

لنین گفت: "می دانم! می دانم. من هم نزد بسیاری متهم به زهداندیشی شده بودم. هر چند این اتهام به من نمی چسبد. ریاکاری و کوتاه نگری زیادی در این اتهامات وجود دارد. خب! من با خونسردی با آن کنار آمدم. جوجه های منقار زردی که تازه سر از تخم ایده های بورژوایی بیرون آورده اند، همیشه به طرز سهمناکی زیرک هستند. باید اجازه دهیم این نیز از سر ما بگذرد. جنبش جوانان هم در رابطه با رویکرد به مسائل جنسی تحت تهاجم مدرنیته است و بدجوری خود را با این مسائل درگیر کرده است."

لنین تأکیدی طعنه آمیز روی کلمه مدرنیته گذاشت و اداهایی هم در آورد.

"به من گفته شده که مسائل جنسی هم به موضوع مورد علاقه سازمان های جوانان شما تبدیل شده است. فکر می کنم در این زمینه مبلغان کافی وجود نداشته باشند. چنین تصورات غلطی در جنبش جوانان فوق العاده مضر و فوق العاده خطرناک اند. این مباحث می تواند به سهولت در زندگی جنسی برخی از

جوانان منجر به افراط و هیجانی اضافی شود و سلامت و انرژی جوانی آنان را هدر بدهد. تو باید علیه این هم مبارزه کنی. نقطه تمایز چندانی بین جنبش های جوانان و زنان وجود ندارد. رفقای زن ما باید بطور سامان مند با جوانان کار کنند. این دنباله تکامل و ارتقای حس مادری از افراد به حیطة اجتماعی است. تمام جنبه های زندگی اجتماعی و فعالیت زنان باید مورد تشویق قرار گیرد و بدین وسیله محدودیات لاقیدی فردگرایانه و روانشناسی محیط خانواده زدوده می شود. اما بعداً به این موضوع بر می گردیم.”

” در میان ما هم بخش بزرگی از جوانان علاقه مند به “ بازنگری در اخلاقیات و تصورات بورژوازی ” در خصوص مسائل جنسی هستند و باید اضافه کنم که بخش عمده ای از بهترین و مستعدترین جوانان ما هستند. آنچه که قبلاً گفتم درست است. در شرایطی که جنگ و انقلاب به وجود آورده است، ارزشهای ایدئولوژیک قدیم محو شده و چسبندگی خود را از دست داده است. ارزشهای جدید هم به تدریج و طی مبارزه شکل می گیرند. در روابط بین مرد با مرد؛ زن و مرد، احساسات و اندیشه ها متحول می شوند. مرزهای جدیدی در قلمرو حقوق افراد و حقوق جامعه به طور کلی و در وظایف افراد جامعه شکل می گیرد. این مسأله هنوز در وضعیتی کاملاً متزلزل است. نیروهای پیشرفت و جهت آن در تمایلات متخاصم مختلف هنوز به روشنی تعریف نشده است. این روندی کند و غالباً دردناک از زوال و رشد، به ویژه در حیطة روابط جنسی، ازدواج و خانواده است .

زوال، تباهی و کثافت ازدواج بورژوازی همراه با طلاق دشوار آن؛ آزادی مرد و بردگی زن؛ ریاکاری و قیحانه اخلاقیات و روابط جنسی ذهن بهترین انسانها و ذهن های فعال را با بیماری عمیقی انباشته است.

” قیدو بندهای ازدواج بورژوازی و قوانین خانواده در نظام حقوقی بورژوازی این تنازعات و شرارت ها را تشدید کرده است. این نیروی “ مالکیت مقدس ” است. مالکیت زرپرستی، کثافت و پستی را تقدیس می کند و ریاکاری نهادینه شده جامعه محترم بورژوازی بقیه وظایف را بر عهده می گیرد. مردم در آغاز راه عصیان علیه تباهی و دروغ مسلط بر جامعه هستند و احساسات افراد به سرعت تغییر می کند. شوق و نیاز به لذت به آسانی این نیروی رها شده را در زمانیکه امپراطورهای عظیم در حال فروپاشی هستند مهار می کند ؛ اشکال قدیم حاکمیت شکسته شده اند و کل نظم اجتماعی قدیم در حال امحاست. سکس و اشکال ازدواج در چارچوب بورژوازی آن رضایتبخش نیستند! انقلابی در سکس و ازدواج در حال برآمده است و به انقلاب پرولتری هم ربط دارد. به آسانی قابل درک است که مشکلات پیچیده ای که بوجود آمده است، ذهن جوانان و زنان را به خود مشغول کند. آنان به ویژه از روابط جنسی امروزه رنج می برند. با تمام حرارت جوانی علیه این روابط عصیان می کنند. ما این را درک می کنیم. هیچ چیز از این غلط تر نیست که ریاضت راهبانه و تقدس اخلاقیات کثیف بورژوازی را برای جوانان موعظه کنیم. این موضوع به خصوص وقتی جدی می شود که در

این سالها سکس به دغدغه روحی اصلی جوانان تبدیل شده و به لحاظ ظاهری خیلی واضح است. این چه اثرات مهمی می تواند داشته باشد! در این رابطه با رفیق لیلینا (همسر زینویووف.م) صحبت کن. او تجربیات زیادی در کار با نهادهای آموزشی مختلف بدست آورده است و تو می دانی که رفیق لیلینا کمونیستی کامل و کاملاً بی تعصب است.

” رویکرد تغییر یافته جوانان به مسائل زندگی جنسی البته بر اساس یک “ اصل ” و یک نظریه است. بسیاری از آنان رویکرد خود را “ انقلابی ” و “ کمونیستی ” می دانند و صادقانه باور دارند که چنین است. این بر ما قدیمی ها اثر نمی گذارد. هر چند من دخلی به یک راهبه ترشرو ندارم، اما زندگی جنسی به اصطلاح جدید جوانان- و در مواردی پیرها- اغلب به نظرم کاملاً بورژوایی به نظرم می رسد. امتداد روسپی خانه های بورژوایی است. این به هیچ وجه ربطی به آزادی عشق که ما کمونیست ها می شناسیم ندارد و تو باید از این نظریه مشهور مطلع باشی که در جامعه کمونیستی ارضای تمایلات جنسی، عشق و .. به سادگی و بی اهمیتی نوشیدن یک لیوان آب است. این نظریه “ به راحتی نوشیدن یک لیوان آب ” جوانان ما را دیوانه - خیلی دیوانه - کرده است. ثابت شده که این نظریه برای بسیاری از دختران و پسران جوان مهلک است. طرفداران این نظریه آن را مارکسیستی می دانند، اما باید از مارکسیسم ممنون باشیم که تمام پدیده ها و تغییرات در روبنای ایدئولوژیکی جامعه را مستقیم و بلاواسطه بر اساس پایه های

اقتصادی توضیح می دهد! مسائل به این سادگی نیستند. فردریک انگلس خیلی وقت پیش در رابطه با ماتریالیسم تاریخی به این موضوع اشاره کرده بود.

” من فکر می کنم که نظریه “ به راحتی نوشیدن یک لیوان آب “ کاملاً غیرمارکسیستی و فراتر از آن غیراجتماعی است. در زندگی جنسی نه فقط طبیعت ساده [انسان] در نظر گرفته می شود، بلکه به خصوصیات فرهنگی - خواه اهمیت زیادی داشته باشند، خواه کم- توجه می شود. انگلس در اثر خودش- منشأ خانواده- اهمیت تکامل و پالایش نیاز عمومی غریزه جنسی به عشق را نشان داده است. روابط بین زن مرد به سادگی بازی نیروها بین اقتصاددانان جامعه و نیاز جنسی نیست. نمی توان آن را در اندیشه، مطالعه جوانب فیزیولوژیکی مطالعه کرد. این عملگرایی است و نه مارکسیسم که می خواهد تغییرات در روابط جنسی را مستقیماً و بریده از روابط آن با ایدئولوژی و پایه های اقتصادی جامعه توضیح دهد. البته که عطش را باید فرونشاند. اما آیا یک انسان معمولی در شرایط معمولی سر در مردابی فرو می کند و آب گل آلود را می نوشد یا از لیوانی که لایه ای از چرک لبان دیگر بر آن نشسته است، آب می نوشد؟ اما جنبه اجتماعی قضیه مهمتر از همه است. البته که نوشیدن آب یک امر شخصی است. اما در عشق(رابطه جنسی) پای دو نفر در میان است و نفری سوم، زندگی جدیدی از این رابطه بیرون می آید. به همین خاطر است که جنبه اجتماعی پیدا می کند و منجر به احساس وظیفه در قبال جامعه می

شود.

” به عنوان یک کمونیست من هیچ سمپاتی به “ نظریه یک لیوان آب ” ندارم، هر چند عنوان زیبای “ ارضای عشق ” را با خود حمل می کند. در هر صورت، این آزادی جنسی نه چیز جدیدی است و نه کمونیستی است. به خاطر دارید که در اواسط قرن گذشته نیز در ادبیات رمانتیک “ رهایی قلب ” موعظه می شد. در عمل بورژوازی این موعظه ها به رهایی جسم تبدیل شد. در آن زمان این موعظه ها از امروز پر آب و تاب تر بود و در مورد نتیجه عملی آن، قضاوتی ندارم.

” در این انتقاد من قصد ندارم تبلیغ ریاضت کشی بکنم. به هیچ وجه. کمونیسم دنبال ریاضت کشی نیست، بلکه دنبال لذت از زندگی، قدرت دادن به زندگی است و زندگی جنسی رضایتبخش به این امر کمک می کند. اما به نظر من هایپرتروفی دامنه دار فعلی در مسائل جنسی نه به زندگی لذت می دهد و نه آن را قدرتمند می کند، بلکه از آن لذت و توان می گیرد. در عصر انقلاب این بد است. خیلی بد است.

” مردم و بالأخص جوانان به لذت و نیروی زندگی نیاز دارند. ورزش های سالم مانند شنا، دوومیدانی، پیاده روی، اقسام تمرینات بدنی و بسیاری از علایق چندجانبه روشنفکری مانند خواندن، مطالعه و تحقیق تا جاییکه امکان دارد به طور دسته جمعی [به این امر کمک می کند]. اینها بیشتر از نظریه ها و مباحث

پایان ناپذیر حول مشکلات جنسی و به اصطلاح “زندگی سرشار از لذت” به جوانان نیرو می دهد. بدن های سالم و اذهان سالم! نه ریاضت کشی و نه دون ژوانیسم و نه رویکرد مبتدیان بی قید و بندآلمانی. تو رفیق [؟] که جوان بسیار مستعد و مؤثر است را می شناسی. با تمام وجود نگرانم که چیز خوبی از او در نیاید. از این رابطه به آن رابطه ویلان و سرگردان است. انرژی خود را صرف مبارزه سیاسی و انقلاب نمی کند و من نمی توانم روی اصالت و پیوستگی مبارزه رفقای زنی شرط بندی کنم که علایق شخصی خود را با سیاست اشتباه گرفته اند. به کسانی که دنبال هر شلیته زنانه می دوند و در دام هر زنی می افتند، خوشبین نیستم. نه، نه! اینها با انقلاب جور در نمی آید.“

لنین از جایش بلند شد؛ دستش را روی میز کوبید و برای لحظه ای در اتاق قدم زد و در ادامه گفت: “انقلاب نیاز به تمرکز و افزایش نیروها دارد. نیروی توده ها و افراد. انقلاب نمی تواند شرایط عشرت طلبی را که برای قهرمانان زن و مرد دانوزیو^[۱] فراهم کند. نومیدی در زندگی جنسی چیزی بورژوایی و پدیده ای منحط است. پرولتاریا طبقه ای در حال عروج است. به سرخوشی ناشی از مخدرات و محرکات [جنسی] نیازی ندارد. سرخوشی چه از افراط در سکس

[۱] گابریله دانونزیو، شاعر و نویسنده ایتالیایی اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم؛ او در اواخر

عمرش به یکی از ادبای طرفدار فاشیسم تبدیل شد.

حاصل شود و چه بر اثر الکل. این سرخوشی نباید مانع از فراموش شدن و فراموش کردن اعمال شرم آور، کثافت و سبعت سرمایه داری شود. سرخوشی قویترین نیروی خود را از موقعیت طبقاتی و از آرمان کمونیستی می گیرد. در این مورد به شفافیت، شفافیت و باز هم شفافیت [نظری] نیاز داریم. باز هم تکرار می کنم نیروها را نباید تضعیف کرد؛ تلف کرد و از بین برد. کنترل شخصی، انضباط شخصی حتی در عشق بردگی نیست. اما کلارا! مرا ببخش که از موضوع گفتگو بسیار دور شده ایم. چرا چیزی نمی گویی تا به اصل موضوع برگردم؟ زبانم همینجوری روان شده است و می رود. من عمیقاً نگران آینده جوانان هستم. این بخشی از انقلاب ماست. و روندهای زیان بخشی در حال ظهور هستند و از جامعه بورژوایی - همچون ریشه برخی از علف های هرزه - به دنیای انقلاب ما خریده اند. بهتر است زودتر با این روند مبارزه کنیم. این مسائل بخشی از مسائل زنان هم هستند.“

لنین با حرارت و شور فراوان صحبت می کرد. احساس می کردم که همه واژه ها از ته قلب اش بیرون می آیند و ظواهر او نیز این احساس مرا تقویت می کرد. بعضی وقتها با حرکت تند دست بر نظری تأکید می کرد. شگفتزده بودم که لنین در مواجهه با مسائل سیاسی فراوان و ضروری چنین وقت خود را به مسائل ثانوی اختصاص داده و این مسائل را تحلیل می کرد. نه فقط مسائل روسیه

شوروی، بلکه در دولت‌های هنوز سرمایه داری. لنین همزمان که مارکسیستی عالی بود، مسائل را در هر شکلی که نمود پیدا می کرد، در رابطه اش با کل و در اهمیت آن با کل درک می کرد. هدف زندگی اش، اراده زندگی اش بدون انحراف و تزلزل به مثابه نیروی خصلتاً مقاوم ناپذیر به یک سمت هدایت می شد: تسریع مبارزه توده ها به سوی انقلاب. بنابراین لنین همه چیز را بر مدار آگاهی نیروهای انقلاب ارزیابی می کرد. لنین چه در روسیه و چه در سطح بین الملل با توجه به تفاوت های تاریخی در کشورهای مختلف و مراحل متفاوت تکامل جوامع، در برابر چشمان او یک انقلاب جهانی تفکیک ناپذیر دیده می شد.

گریه کنان گفتم: رفیق لنین! چقدر متأسفم که الان صدها و هزاران نفر حرفهای تو را نمی شنوند. می دانی که نیازی به تغییر فکری من نیست. اما خوب است دوست و دشمن دیدگاههای تو را بشنوند.

لنین لبخندی زد و گفت: "شاید روزی درباره این مسائل صحبت کنم یا بنویسم. اما نه الان. الان وقت و انرژی ما باید در خدمت مسائل دیگری باشد. مشکلات جدی بیشتر و حادثتری وجود دارند. مبارزه برای حفظ و تقویت قدرت شوروی از همه چیز مهم تر است. ما باید از جنگ لهستان بهترین تجربه بگیریم و تلاش کنیم که به بهترین وجه عمل کنیم. رانگل هنوز در جنوب است، اما من کاملاً اطمینان دارم که بزودی کارش را تمام خواهیم کرد. این به امپریالیست های فرانسوی و انگلیسی و شبه نوکران آنان درسی می دهد که به خود بیایند. اما

مهم ترین کار ما هنوز در مقابل ماست: ساختن! اینجا مسائل روابط جنسی، ازدواج و خانواده به مشکلات جاری تبدیل خواهد شد. در عین حال باید هر جا و هر زمان که لازم باشد، با این مسائل هم مبارزه کرد. باید فهمیده باشی که با این مسائل به شیوه غیرمارکسیستی برخورد نشده است و نباید این مسائل موجب انحرافات و توطئه چینی شود. و بالاخره به وظیفه تو می رسیم.“

لنین نگاهی به ساعت دیواری انداخت و گفت: ”نصف زمانی که برای تو گذاشته بودم، رفته است. داشتم روده درازی می کردم. تو پیشنهاداتی برای کار کمونیستی در میان زنان داری. در این خصوص از اصول و تجربیات عملی شما خبر دارم. بنابراین جای بحث زیادی نیست. بگو ببینم، چه پیشنهاداتی در ذهن داری؟“

خلاصه ای از پیشنهادات خودم را گفتم. لنین بدون قطع حرفهای من به علامت تأیید سرش را تکان می داد. صحبتهایم که تمام شد با حالتی استفهامی نگاهی به او انداختم.

گفت: ”موافقم! در مورد اینها با زینویف صحبت کن. همچنین خوب است گزارشی درباره جلسات با رفقای زن به او بدهی. خیلی حیف است که رفیق اینستا (اینستا آرماند) اینجا نیست. او ناخوش است و برای استراحت به قفقاز رفته

است. بعد از مباحثه، پیشنهادات را کتبی کن. کمیسیون [بررسی اسناد کنگره] آنها را مطالعه می کند و نهایتاً کمیته اجرایی [کنگره] در مورد آن تصمیم خواهد گرفت. من فقط می خواهم روی چند نکته اصلی صحبت کنم، که در این نکات کاملاً موافق رویکرد تو هستم. این نکات در کار فعلی آژیتاسیون و تبلیغات ما مهم است، چنانچه تبلیغات و آژیتاسیون منجر به مبارزه و عمل موفقیت آمیز شود.

” تزا باید بروشنی نشان دهند که آزادی واقعی زنان فقط از طریق کمونیسم امکان پذیر است. باید رابطه جدایی ناپذیر جامعه و موقعیت فردی زن و مالکیت خصوصی به عنوان شیوه تولید قویاً از تزا استنتاج شود. خط روشن و مخدوش ناپذیر تفاوت سیاستهای ما و فمینیسم ترسیم شود. تزا همچنین باید در رابطه با مسأله زنان به عنوان یک مسأله اجتماعی و مسأله کارگران منبعی پایه ای باشند و به مبارزه طبقاتی پرولتاریا و انقلاب محکم جوش بخورد. جنبش کمونیستی زنان باید خودش جنبشی توده ای و بخشی از جنبش عمومی توده ها باشد. جنبشی نه فقط برای پرولتاریا بلکه برای مخلوق تاریخی آن یعنی جامعه کمونیستی باشد. ما بدرست حق داریم به این حقیقت در حزب؛ در کمونیسم بین الملل افتخار کنیم. ما گل سرسبد انقلابی بشریت هستیم. اما این کافی نیست. باید میلیونها زن زحمتکش در شهرها و روستاها را در کنار خود داشته باشیم. برای مبارزات خود و بطور اخصّ برای انتقال کمونیستی جامعه آنان را

کنار خود داشته باشیم. بدون زنان جنبش واقعی توده ای وجود نخواهد داشت.“

” از مفاهیم ایدئولوژیک اصول سازماندهی حاصل خواهد شد، سازمان های ویژه زنان نداریم. هر زن کمونیستی درست مانند یک کمونیست مرد با حقوق و وظایف برابر عضو حزب است. در این حیطه تفاوت نظری نمی تواند وجود داشته باشد. ضمناً ما نباید چشمان خود را بر این واقعیت ببندیم که حزب باید پیکره هایی، گروه های کار، کمیسیون ها، کمیته ها، دفاتر سیاسی و هر چه به نظرت می رسد داشته باشد که وظیفه آنان بیدار کردن توده های زنان کارگر و برقراری ارتباط آنان با حزب و نگهداشته آنان تحت نفوذ حزب است. البته این کار مستلزم کار سامان مند در بین آنان است، باید افرادی که به سوی ما جلب شده اند را بار بیاوریم و آنها را مجهز به مبارزه طبقاتی پرولتری تحت رهبری حزب کمونیست کنیم. من نه فقط به زنان پرولتر فکر می کنم بلکه به زنانی که در کارخانه و یا در خانه کار می کنند فکر می کنم. زنان فقیر دهقان؛ زنان خرده بورژواها، آنان نیز طعمه سرمایه داری هستند و از زمان جنگ این مسأله بیشتر از سابق خود را نشان می دهد. روانشناسی عقب مانده غیراجتماعی و غیر سیاسی این زنان؛ حوزه فعالیت در حاشیه و کلاً سبک زندگی آنان همگی واقعیت دارند. ندیدن این واقعیتها چیز مضحکی است. افتضاح مطلق! ما به پیکره هایی مناسب نیاز داریم تا کار در میان آنان را پیش ببرد. به روش های ویژه آژیتاسیون و اشکال خاص سازماندهی نیاز داریم. این فمنیسم نیست. این اقدام

مهم عملی و انقلابی است.“

به لنین گفتم که این صحبت ها مرا بسیار امیدوار می کند. بسیاری از رفقا و رفقای خوبی قویاً در مقابل این نظر قرار گرفته اند که حزب باید پیکره هایی برای کار سامان مند در میان زنان داشته باشد. آنان این را به عنوان فمینیسم و بازگشت به سنتهای سوسیال دموکراسی “ تابو “ می دانند. آنان می گویند که احزاب کمونیست اصولاً قائل به حقوق برابر زن و مرد هستند و باید بدون تفاوت [جنسیتی] به مثابه یک کل واحد در میان توده های کارگر فعالیت کرد. زنان نیز باید مانند مردان و تحت همان شرایط [یکسان] فعالیت کنند. از جانب حاملان این دیدگاه، هر توجه [ویژه] در آژیتاسیون یا سازماندهی به شرایطی که مورد تصدیق لنین نیز هست، به عنوان چیزی فرصت طلبانه یا تسلیم و خیانت تلقی می شود.

لنین گفت : ” این نه چیز تازه ای است و نه نیاز به اثبات دارد. تو نباید از این مسأله آشفته شوی. چرا ما هرگز در حزب - هیچوقت در روسیه شوروی - به اندازه مردان، رفقای زن نداشته ایم؟ چرا شمار زنان کارگر سازمان یافته در اتحادیه های کارگری چنین پایین است؟“

”حقایق خوراک اندیشه هستند. طرد ضرورت پیکره های مستقل برای کار در بین توده های زنان کارگر، تصویری است که از اصول مهم بیشتر دوستان رادیکال حزب کار کمونیستی به شمار می رود. طبق اصول این دوستان فقط باید یک شکل از سازماندهی وجود داشته باشد: اتحادیه های کارگری. آنان را می شناسم. بسیاری از انقلابیون اما دارای ذهنی آشفته هستند که مصداق “جایی که فقدان ایده ها باشد” هستند. این است! وقتی ذهن خود را بروی واقعیات صلب ببندند. این نگاهبانان “اصول ناب” چطور خود را با ضروریات سیاست انقلابی که تاریخاً به ما محول شده است، جمع می بندند؟ تمام این حرف ها در مقابل ضرورت انکارناپذیر محو می شوند. بدون اینکه میلیونها زن با ما باشند، نمی توانیم دیکتاتوری پرولتاریا را و خطوط کمونیستی خود را بسازیم. باید راهی برای این امر پیدا کنیم. باید مطالعه کنیم و راهی برای این پیدا کنیم.“

”به همین سبب است که ما باید مطالبات مطلوب زنان را پیش بکشیم. این چیز کمی نیست. برنامه رفرم سوسیال دمکرات های بین الملل دوم نیست. ما به خصلت ابدی این مسأله و الی الأبد بودن آن حتی در دوران حاکمیت بورژوازی و دولت آن قائل نیستیم. این تلاشی برای دلخوش کردن زنان به رفرم و منحرف کردن آنان از مبارزه انقلابی نیست و به هیچ وجه نسبتی با کلاهدرداری رفرمیستی ندارد. مطالبات ما نتایج عملی هستند که از نیازهای حاد؛ آزار شرمبار

زنان در جامعه بورژوازی و بی حقوقی و بی دفاعی آنان بدست آمده است. در نتیجه نشان می دهیم که این نیازها را می شناسیم و به آزار زنان و برتری مردان حساس هستیم. ما از این بیزاریم. آری از کل این وضعیت بیزاریم و هر چیزی که موجب آزار و سرکوب زنان کارگر، زنان خانه دار، زنان دهقان و زنان خرده تجار آری! در بسیاری از موارد زنان طبقات دارا می شود را الغا می کنیم. حقوق و قوانین اجتماعی که ما از جامعه بورژوازی برای زنان طلب می کنیم نشان می دهد که ما موقعیت و منافع زنان را می شناسیم و در دیکتاتوری پرولتاریا این را لحاظ می کنیم. البته نه به شیوه ای که فرمیست ها انجام می دهند، بلکه به عنوان انقلابیونی که حق برابری زنان در کار و انتقال اقتصاد و ایدئولوژی قدیم را فراخوان می دهیم.

به لنین اطمینان خاطر دادم که سهیم در دیدگاه هایش هستیم، اما قطعاً این دیدگاهها با مقاومت روبرو خواهند شد. اذهان ناروشن و ترسو فکر می کنند که [این] فرصت طلبی خطرناکی است. نمی توان انکار کرد که مطالبات فوری ما برای زنان می تواند به اشتباه نادیده گرفته و سرکوب شوند.

لنین کمابیش با حالت مزاح گفت: "مسخره است! در هر کاری که می کنیم و هر چیزی که می گویم، خطری وجود دارد. اگر ما از انجام وظایفی که درست و

ضروری هستند، بهراسیم ما هم مانند استیلیست ها^[۱] می گوییم تکان نخورید! تکان نخورید! ما از بالای برج محراب، به اصول فکر می کنیم! البته ما نه فقط به محتوای مطالبات فکر می کنیم، بلکه به طرز ارائه آن نیز فکر کرده ایم. فکر می کنم به اندازه کافی این موضوع را روشن کرده باشم. البته ما نباید مطالبات زنان را طوری پیش بکشیم که گویا به طور مکانیکی دانه های تسبیح انداخته ایم. نه! مطابق شرایط جاری، الان برای این و و فردا برای آن و البته که همیشه در پیوند با منافع عمومی پرولتاریا.

” کل این مبارزات ما را در مقابل روابط و ارزشهای بورژوازی و حامیان نه چندان محترم رفرمیست قرار می دهد که نمی خواهند تحت رهبری ما برای این حقوق مبارزه کنند و اینجا چهره واقعی خود را نشان می دهند. یعنی مبارزه تفاوت های ما با سایر احزاب و کمونیسم ما را بروشنی عیان می کند. با مبارزه، اعتماد توده های زنان را که احساس استثمار، بردگی، سرکوب و زیردستی مردان و قدرت کارفرما و کل جامعه بورژوازی می کنند را بدست می آوریم. زنان کارگر که از همه سو مورد خیانت قرار گرفته اند و تنها گذاشته شده اند، تشخیص خواهند داد که باید همراه ما مبارزه کنند.“

” آیا باید ما برای هم سوگند بخوریم که مبارزات مطالباتی ما برای زنان به هدف

[۱] فرقه ای از راهبه های مسیحی که بالای ستون محرابها می روند و از آنجا به موعظه، روزه و ...

کسب قدرت گره و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا گره خورده است؟ این اس و اساس کار ما در حال حاضر است. خیلی روشن است. خیلی. اما زنان کارگران بدون مقاومت در مبارزه ما برای کسب قدرت سهمیم نمی شوند، اگر همیشه و فقط این مطالبه را پیش آنان بگذاریم، هر چند در نقاره های [نبرد] یحیا هم دمیده باشیم. نه! نه! زنان باید به رابطه سیاسی بین مطالبات ما و رنج ها، نیازها و آرزوهای آنان آگاه شوند. آنان باید بدانند که دیکتاتوری پرولتاریا برای آنان به چه معنی است: برابری کامل با مردان در قانون و در عمل؛ برابری کامل در خانواده، دولت و جامعه؛ پایان دادن به قدرت بورژوازی.“

حرف لنین را قطع کردم و گفتم: روسیه شوروی این را نشان داده است.

لنین گفت: ” این نمونه بزرگی در آموزه های ما خواهد بود. روسیه شوروی نور تازه ای روی مطالبات ما برای زنان تابانده است. تحت دیکتاتوری پرولتاریا این مطالبات هدف مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی نیستند. این مطالبات بخشی از ساختار جامعه کمونیستی هستند. این نشان می دهد که زنان کشورهای دیگر از اهمیت تعیین کننده ای برای پیروزی و کسب قدرت پرولتاریا برخوردار هستند. این تفاوت را باید به تندی تأکید نمود تا زنان را به مبارزه طبقه انقلابی پرولتاریا بکشیم. برای احزاب کمونیست و پیروزی آنان حیاتی است. باید آنان را پشت درک روشن از اصول و پایه های سازمانی محکم به صف کرد. اما نباید خودمان را گول بزنیم. بخش های ملی ما هنوز فاقد درک روشنی در این خصوص

هستند. آنان در کنار ایستاده اند، در حالیکه تکلیف ایجاد جنبش توده ای زنان کارگر تحت رهبری کمونیستی وجود دارد. آنان درک نمی کنند که گسترش و اداره کردن چنین جنبش توده ای بخش مهمی از کل فعالیتهای حزب است. در واقع نیمی از کارهای کلی حزب است. ضرورت و ارزش جنبش زنان کمونیست را موقتی دانستن فقط یک تشخیص لفظی افلاطونی است و نه مراقبت دائمی و کار همیشگی حزب.“

” آژی‌تاسیون و تبلیغات در میان زنان کارگر، بیدارگری و انقلابی کردن آنان به عنوان یک امر تصادفی نگریسته می شود. به عنوان امری که فقط متوجه رفقای زن است. زنان به تنهایی سرخورده می شوند چرا که کار در این جهت با سرعت و اقتدار پیش نمی رود. این اشتباه است. اشتباه محض. جدایی واقعی و همانگونه که فرانسوی ها می گویند فمینیسم وارونه است! رویکرد غلط رفقای مناطق ما بر چه اساسی است؟ در تحلیل نهایی چیزی جز دستکم گرفتن زن و نقش او نیست. بلی، واقعاً! متأسفانه هنوز درست است که می گویند بسیاری از رفقای ما “ [اگر] کمونیسم آنان را اندکی خراش دهی لاابالگیری ظاهر می شود“. البته باید نقطه حساس را خراش دهی: ذهنیت آنان درباره زنان. آیا مدرک لعنتی تری از پذیرش آرام مردان وجود دارد که می بینند زنان در کار یکنواخت خانگی پژمرده می شوند؛ توان و زمان آنان هدر می رود؛ ذهن آنان محدودنگر و مبتذل می شود؛ قلب آن کندتر می زند و اراده آن ضعیف می شود؟ البته من از بانوان

بورژواها صحبت نمی‌کنم که مسئولیت کار خانه و پرورش کودکان را بر دوش خدمتکاران می‌گذرانند. حرفهای من شامل اکثریت قاطع زنان ؛ همسران کارگران و کسانی که تمام روز در کارخانجات کار می‌کنند می‌شود.

” بنابراین تعداد کمی از مردان- حتی در میان پرولتاریا- تشخیص می‌دهند که برای نجات زنان به چه تلاش و زحمتی نیاز دارند و حتی با کمک کردن زن در “ کار زنانه ” باری از دوش آنان بردارند. نه! این در تضاد با “ حق و غرور یک مرد است. ” مردان راحتی و آسایش می‌خواهند! زندگی خانگی یک زن قربانی کردن هزاران جزئیات کم اهمیت است. حق اربابی مرد هنوز در خدا وجود دارد. برده او نیز به طور مخفیانه در حال انتقام است. عقب ماندنی زنان، عدم آگاهی به آرمان‌های انقلابی مرد لذت و جدیت او در مبارزه را کاهش می‌دهد. آنان مانند کرم‌های کوچکی هستند که خیلی به آرامی اما با قطعیت می‌خورند و ضایع می‌کنند. من زندگی کارگر را می‌فهمم و فقط از کتابها نیاموخته‌ام. کار کمونیستی ما در میان زنان؛ کار سیاسی ما، نیازمند حجم سنگینی از آموزش مردان است. باید این “ ارباب ” قدیم را ریشه کن کنیم. کوچکترین و آخرین ریشه‌های آن را در حزب و در میان توده‌ها بیرون بکشیم. این یکی از وظایف سیاسی ماست. دقیقاً به همان مبرمیت و ضرورت که باید رفقای زن و مرد داشته باشیم و آن را در تئوری و عمل بار بیاوریم تا فعالیت حزب را در میان زنان کارگر پیش ببرند.“

لنین در جواب من راجع به اوضاع روسیه شوروی در این خصوص گفت: ” حکومت دیکتاتوری پرولتاریا همراه با حزب کمونیست و اتحادیه های کارگری، البته از هیچ تلاشی برای غلبه بر افکار عقب مانده زنان و مردان و از بین بردن روانشناسی قدیم غیرکمونیستی کوتاهی نکرده اند. طبیعی است که در قانون برابری کامل حقوق زنان و مردان وجود دارد و همه جا اراده ای صادقانه برای به عمل نشاندن این قوانین مشاهده می شود. ما زنان را به اقتصاد اجتماعی ، حکومت و مجلس وارد کرده ایم. تمام مؤسسات آموزشی بروی آنان باز است و بدین ترتیب می توانند ظرفیت های اجتماعی و حرفه ای خود را ارتقا دهند. در حال تأسیس آشپزخانه های عمومی و غذاخوری های عمومی، فروشگاهها و رخت شویی های عمومی، شیرخوارگاهها، مهد کودک ها، خانه اطفال و نهادهای آموزشی مختلف هستیم. خلاصه، ما بطور جدی در حال تحقق مطالبات موجود در برنامه هستیم تا مکانیسم های آموزشی و اقتصادی را از خانه به جامعه منتقل کنیم. این به مفهوم رهایی زنان از اجبار کار خانگی و استقلال از مردان خواهد بود. این زنان را قادر می سازد که استعدادها و سلیق خود را بطور کامل شکوفا کنند. کودکان در شرایط بسیار بهتری از خانه پرورش می یابند. ما بهترین قوانین دنیا برای حمایت از حقوق زنان کارگر داریم و کارگران سازمان یافته در حال تحقق بخشیدن به این قوانین هستند. ما در حال تأسیس

بیمارستان های زنان، خانه مادران و کودکان، کلینیک های مادران، دوره های سازمان یافته آموزشی درباره مراقبت از کودکان، نمایشگاههای برای مادران که چطور از خود و کودکان مراقبت کنند و چیزهای مشابه اینها هستیم. در حال انجام جدی ترین تلاشها هستیم تا زندگی زنان بیکار و افراد ناتوان را تأمین کنیم.

” به روشنی می دانیم که اینها در مقایسه با نیاز زنان کار زیادی نیست و هنوز با آنچه که آزادی واقعی زنان را تحقق می بخشد، فاصله زیادی داریم. اما این هم پیشرفت عظیمی در مقایسه با وضعیت روسیه سرمایه داری- تزاری است. حتی در مقایسه با کشورهایی که هنوز سرمایه داری دست بازتری دارد، پیشرفتی است. این شروعی خوب و در مسیری صحیح است و با انرژی که داریم باید بیشتر تکامل دهیم. ممکن است اینها را باور کنی. هر روز که از موجودیت دولت شوراها می گذرد، بیشتر ثابت می شود” که ما نمی توانیم بدون زنان پیش برویم” فکر کن معنی این کار در کشوری که هشتاد درصد آن دهقان هست چیست! اقتصاد کوچک دهقانی یعنی خانواده های کوچک جدا از هم که زنان به آن زنجیر شده اند. از این نظر کار شما (در آلمان) آسان تر و بهتر از ما خواهد بود. با توجه به اینکه زنان پرولتر شما به لحظه تاریخی عینی برای کسب قدرت و برای انقلاب مهیا هستند، ما از وضعیت [آلمان] نگران نیستیم.“

” قدرت ما با مشکلاتی هم روبروست. نیروی واقعیت ما را به پیش می راند تا دنبال اتخاذ اقداماتی جدید برای رهایی توده های زنان باشیم. در همکاری با دولت شوراهای، مشارکت اثر عظیمی خواهد گذاشت. البته مشارکت به مفهوم کمونیستی و نه بورژوازی - آنگونه که فرمیست ها موعظه می کنند-. کسانی که هیجان غیر انقلابی آنان در سرکه رقیقی از بین رفته است. انگیزه های فردی باید دست در دست مشارکت [عمومی] پیش برود. انگیزه هایی که رشد می کند و با فعالیت جمعی جوش می خورد. تحت دیکتاتوری پرولتاریا، رهایی زنان از طریق گسترش کمونیسم - حتی در روستاها، تحقق خواهد یافت. من امید زیادی به الکتریکی کردن صنایع و کشاورزی بسته ام. کار عظیمی است! مشکلات این کار هم عظیم، فوق العاده عظیم اند. نیروهای عظیم توده ای باید بیدار شوند و در مسیر تحقق آن قرار گیرند و نیروی میلیونها زن باید به کمک بشتابند.“

در ده دقیقه اخیر صحبت های لنین دو بار در زده بودند. الان در را باز کرد و گفت: کمی دیگه میام. بعد با خنده ای رو به من گفت: ” می دانی کلارا! باید از این موهبت استفاده کنم که با یک زن صحبت می کنم. تأخیر خود را با روح لطیف زنانه خود توضیح خواهم داد. هر چند این دفعه این مرد بود که همه اش حرف می زد و نه زن! الان می توانم شاهد باشم که تو واقعاً خیلی جدی گوش می دهی. شاید به همین خاطر بود که فن بلاغت من هم گل کرد.“

با این شوخیها لنین کمک کرد تا پالتویم را بپوشم. گفت: ” تو باید لباس گرمتری بپوشی. مسکو اشتوتگارت نیست ” باید مراقب خودت باشی. مواظب باش سرما نخوری. دستم را از صمیم قلب فشرده و گفت: ! (Auf wiedersehen) بعداً می بینمت).

حدود دو هفته بعد، درباره جنبش زنان گفتگوی دیگری با لنین داشتم. لنین به دیدن من آمده بود و تقریباً همیشه دیدارش غیرمنتظره بود. وسط بار سنگینی از کارهایی که به دوش می کشید و انقلاب پیروزمند را ممکن ساخته بود، فرصتی بدست آورده بود. لنین بسیار خسته و نگران به نظر می رسید. شکست رانگل هنوز قطعی نبود و مشکل تأمین غذای شهرهای بزرگ توسط دولت شوراها مانند غول بی رحمی در مقابل آنان بود. لنین از من درباره تزاها یا دستورالعمل ها پرسش کرد. گفتم که کمیسیون بزرگی با شرکت رفقای زن که در مسکو حضور دارند تشکیل شده است و دیدگاههای خود را ارائه کرده اند. پیشنهادات ارائه شده اند و الان در کمیسیون کوچکتری مورد بررسی قرار می گیرند.

لنین گفت: ” فراموش نکنیم که کنگره سوم بین الملل با تمام دقت های لازم به این مسأله پرداخته است. همین واقعیت به تنهایی حکایت از غلبه بر بسیاری از

تعصبات رفقا دارد. می ماند رفقای زن دست بکار شوند و این کار سختی است. نباید مثل خاله های مهربان به نرمی و شل صحبت کرد. باید مثل رزمنده ها با صدای بلند و رسا صحبت کرد.“

لنین با حرکات بدن اش هیجان زده گفت: ” کنگره سالن [زیبایی] نیست که زنان ما به قول رمان ها، جمال خود را به نمایش بگذارند. کنگره محیطی است که تلاش می کنیم یاد بگیریم و به شیوه ای انقلابی وارد عمل بشویم . ثابت کنید که رزمنده هستید. البته اول علیه دشمن و بعد اگر لازم شد در حزب بجنگیم. ما با میلیونها زن سر و کار داریم. حزب کمونیست روسیه موافق کلیه پیشنهادات و اقداماتی است که به پیروزی زنان کمک کند. اگر زنان با ما نباشند، ممکن است ضد انقلاب بتواند آنان را علیه ما بکار گیرد. همیشه باید به این مسأله توجه کنیم: توده های زنان! باید هر مشکلی هم سر راه ما قرار گیرد این توده ها را داشته باشیم.“

اینجا در میانه انقلاب با جریان سرزنده زندگی، نبض زندگی تند و قوی می زند. من به نقشه ای برای فعالیت بین المللی میان توده های زنان کارگر فکر کرده ام. کنفرانس ها و کنگره های بزرگ غیرحزبی زنان به من ایده اصلی را داده است. ما در حال انتقال این ایده از سطح ملی به سطح بین المللی هستیم. واقعیت دارد که جنگ جهانی و پیامدهای تأثیر عمیقی بر همه زنان از طبقات و اقشار مختلف گذاشته است. زنان با شور و حرارت فعالیت کردند. الان مواجه با مسائلی

هستند که نگرانیهای تلخی در تأمین زندگی دارند و بیشتر آنان هرگز در رؤیا هم نمی دیدند. فقط تعداد کمی از آنان بروشنی درک کرده بودند که جامعه بورژوازی نمی تواند به شکل رضایتمندی به این مسائل جواب دهد. تنها از عهده کمونیسم بر می آید. ما باید توده های زنان در کشورهای سرمایه داری را آگاه کنیم و به این منظور کنگره غیر حزبی بین المللی زنان را برگزار می کنیم.

لنین فوراً جواب نداد. نگاهش را متمرکز کرده بود؛ لبانش را بهم می فشرد و لب پایینی را کمی گاز می گرفت. به پیشنهاد من فکر می کرد. بعد گفت: "باید این کار را بکنید. برنامه خوبی است. حتی می توانم بگویم که برنامه ای عالی است. کار را به بهترین وجه انجام دهید. آیا به چگونگی انجام آن فکر کرده ای؟ نظرت در این رابطه چیه؟"

جزئیات را با لنین در میان گذاشتم. اولین اقدام، تشکیل کمیته ای از رفقای زن در کشورهای مختلف بود که در تماس مرتب و نزدیک به هم باشند تا کنگره را تدارک و برگزار کنند. اینکه کنگره مزبور فوراً کارش را رسماً و علناً شروع کند، مسأله ای بود که هنوز تصمیم گرفته نشده بود. در هر صورت اولین کار اعضای آن [کمیته] تماس با رهبران زن از میان زنان کارگر سازمان یافته در اتحادیه های کارگری، جنبش سیاسی زنان کارگر، سازمانهای مختلف بورژوازی زنان از قبیل زنان دکتر، معلم، روزنامه نگاران و ... بود و اینکه در هر کشوری کمیته ای غیرحزبی برای تدارک برگزاری کمیته تشکیل شود. کمیته بین المللی از میان

اعضای کمیته های کشوری انتخاب می شوند که کنگره بین المللی را برگزار خواهند کرد؛ محل، زمان و آجندای کنگره را تعیین خواهند کرد.

به نظر من کنگره قبل از هر چیز باید با حق زنان در کار حرفه ای درگیر شود. این مشتمل بر مسائل بیکاری، دستمزد برابر در ازای کار برابر؛ قانون هشت ساعت کار و محافظت قانونی از زنان، اتحادیه های کارگری و سازمانهای حرفه ای، امکانات اجتماعی برای مادران و کودکان، نهادهای اجتماعی برای کمک به مادران و امور خانگی و ... خواهد بود. آجندای کنگره باید مشتمل بر موقعیت زنان در ازدواج و قوانین خانواده و سیاستهای عمومی باشد. من این پیشنهادات را مورد بازبینی قرار داده ام و تمهیداتی برای کنگره در نظر گرفته ام که چطور کمیته های کشوری از طریق کمپین سامان مند در مطبوعات و جلسات عمومی کنگره را برگزار کنند. کمپین اهمیت ویژه ای خواهد داشت تا جایی که ممکن است وسیع ترین توده های زنان را جلب کند و بطور جدی به طرح مسائل پرداخته شود تا در جهت سیاستهای کمونیستی و احزاب کمونیسم بین الملل باشد. کمپین همچنین باید میان زنان فعال و کارگر در همه اقشار اجتماعی صورت گیرد. کمپین باید تضمین کند حضور و مشارکتی در کنگره نمایندگان کلیه سازمانها و میز نمایندگان نشست های عمومی زنان باشد. کنگره باید در تقابل با پارلمان های بورژوایی نشان دهد که [کنگره] "نمایندگان مردم" است.

البته که زنان کمونیست نه فقط باید مجری [کنگره] بلکه نیروی رهبری کننده در تدارک آن باشند. باید از حمایت پر انرژی و هماهنگ تمام بخش های [حزب] برخوردار باشند. البته تمام این موارد در مورد کمیته بین المللی هم صادق است. در برگزاری کنگره هم باید از آن کارها بهره گرفت. تزه های کمونیستی و قطعنامه های مربوط به آجندای آن باید تسلیم کنگره شود و باید بر اساس شرایط اجتماعی موجود به لحاظ علمی و عینی بودن در اصول آن شبیه ای وجود نداشته باشد.

این تزه ها باید در دفتر اجرایی بین الملل مورد بررسی و موافقت قرار گیرند. شعارهای کمونیستی و پیشنهادات کمونیستی باید در محور کار کنگره و مورد توجه عموم قرار گیرند. پس از کنگره باید به گسترده ترین شکل در میان توده های زنان توزیع گردند و کمک کند کار توده ای بین المللی را به سمت زنان بکشد. البته شرط لازم موفقیت ما این است که همه زنان کمونیست در کمیته ها و در کنگره به شکلی نزدیک و محکم متحد باشند. بطور سامان مند بر اساس اصولی روشن و مصمم با همدیگر کار کنند. نباید اجازه داد که هیچکس از قافله عقب بماند.

هنگام این صحبت ها لینین سرش را به نشان تأیید تکان می داد و نکات کوتاهی در تصدیق صحبت هایم ارائه می کرد. گفت: "رفیق عزیز، به نظر می رسد که به خوبی تمام جنبه های سیاسی مسأله و نکات اصلی سازماندهی را در نظر گرفته

ای. قویاً باور دارم که در موقعیت فعلی چنین کنگره ای می تواند کار مهمی انجام دهد. کنگره به ما امکان می دهد که توده های وسیع زنان را به سمت خود بکشیم. توده های زنان حرفه ای، کارگرا

هنگام این صحبت ها لنین سرش را به نشان تأیید تکان می داد و نکات کوتاهی در تصدیق صحبت هایم ارائه می کرد. گفت: «رفیق عزیز، به نظر می رسد که به خوبی تمام جنبه های سیاسی مسأله و نکات اصلی سازماندهی را در نظر گرفته ای. قویاً باور دارم که در موقعیت فعلی چنین کنگره ای می تواند کار مهمی انجام دهد. کنگره به ما امکان می دهد که توده های وسیع زنان را به سمت خود بکشیم. توده های زنان حرفه ای، کارگران صنعتی، زنان خانه دار، معلمان و سایر زنان. این بسیار بسیار خوب خواهد بود. به موقعیت کنونی تحركات صنعتی و اعتصابات سیاسی توجه کن. با داشتن زنان آگاه و شورشی چقدر نیروی پرولتاریای انقلابی افزایش خواهد یافت! البته این در صورتی امکان پذیر است که ما بدانیم چگونه پیروزی را بدست آورده و آن را حفظ کنیم. دستاورد بزرگ و عظیمی خواهد بود. اما جای چند سؤال باقی است. بسیار محتمل است که مقامات دولتی با بدبینی کامل کار کنگره را تعقیب کنند و از برگزاری آن جلوگیری کنند. اما فکر نکنم جرأت داشته باشند که بی دردرس سرکوب اش کنند. هر کاری که می کنند تو را هراسان نخواهد کرد. اما آیا از این می ترسی که کمونیستهای کمیته ها و کنگره با اکثریت کمی اعضای رفرمیست

و بورژوا و وزنه سنگین تردیدناپذیر شان کنترل شوند؟ و نهایتاً و مهمتر از همه آیا واقعاً به آموزش ما کسیستی رفقای زن اطمینان داری که مانند گروه های ضربت عمل کرده و مبارزه را با افتخار به نفع خود تمام کنند؟»

در جواب لنین گفتم که بسیار غیرمحتمل است که مقامات دولت های بورژوایی اقدامی خشونت آمیز علیه کنگره انجام دهند. دوز و کلک و اقدامات سختگیرانه علیه کنگره به تبلیغاتی برای کنگره تبدیل خواهد شد. شمار و وزن عناصر غیر کمونیست با برتری علمی ماتریالیسم تاریخی ما کمونیستها در فهم و روشن بینی مسائل اجتماعی، انسجام در مطالبات و پیشنهادات ما و مهمتر پیروزی انقلاب پرولتری در روسیه و پیشکسوت بودن آن در رهایی زنان رنگ خواهد باخت. ضعف و کمبودهای آموزشی و فهم رفقای ما باید از طریق مشارکت سامان مند و آمادگی جبران شود. در این زمینه از بهترین رفقای زن در روسیه بیشترین انتظار دارم. آنان ستون فقرات ما خواهند بود. با وجود آنان اعتماد بنفس انجام کارهای بیشتری از این کنگره دارم. به علاوه حتی اگر در انتخابات کم بیاوریم، حقیقت مبارزه ما کمونیسم را به جلو خواهد راند و ارزش تبلیغاتی آن در برقراری ارتباط برای کارهای آتی بی نهایت خوب خواهد بود.

لنین از ته دل می خندید و گفت: و آره، آره. با همان شور انقلابیون زن روسیه. عشق دیرینه ما تضعیف نشده است و فکر می کنم که حق با توست. حتی پس از نبردی خوب در شکست هم امتیازی وجود دارد. تدارک برای دستاوردهای آتی

در میان زنان کارگر. با در نظر گرفتن همه اینها، ارزش ریسک دارد. احتمال شکست کامل در آن وجود ندارد. البته هر چند من به پیروزی امیدوارم. از ته قلب به آن امیدوارم. افزوده ای مهم به قدرت ما خواهد بود؛ جبهه ما را وسیع تر و قویتر خواهد کرد؛ حیاتی نو، تحرکی نو و فعالیتی نو در میان صفوف ما به دنبال خواهد آورد. و این کار همیشه مثبت خواهد بود. به علاوه کنگره منجر به عروج و افزایش تلاطمات، تخصصات، تنازعات و جنب و جوشی در اردوی بورژوازی و دوستان رفرمیست آنان خواهد شد. فقط تصور کسانی را بکن که با “ گفتار انقلاب ” جمع شده اند و اگر همه چیز به خوبی پیش برود تحت رهبری آنان زنان رام و صادق سوسیال دمکراتیک از اردوی شیدمان، دیتمان و لژین؛ زنان پارسا و مورد عنایت پاپ یا قسم خورده لوتر؛ دختران محرم راز مستشاران [بورژوازی] و انجمن های اتوکشیده حکومتی؛ صلح طلبان بانو وار انگلیسی و فمینیسم های دوآتشه فرانسوی. کنگره ای این چنینی چه تصویری از آشوب و انحطاط بورژوازی خواهد داد. چه بازتابی از بی ثمری و بی خاصیتی آنان خواهد داشت! چنین کنگره ای اضمحلال نیروهای ضد انقلاب را تشدید خواهد کرد. هر گونه تضعیف نیروهای دشمن در عین حال افزایش قدرت ما خواهد بود. من با کنگره موافقم و درباره آن با گرگوری (زینوویف) صحبت می کنم. قطعاً او هم بر اهمیت این موضوع واقف است. باید با تمام توان از آن پشتیبانی کنیم. پس شروع کن و در این نبرد موفق باشی.»


درباره وضعیت آلمان به صحبت هایمان ادامه دادیم. به ویژه درباره “کنگره اتحاد” که بین “اسپارتاکیست های” قدیمی و جناح چپ مستقل ها (حزب سوسیال دمکرات مستقل) در راه بود. سپس لنین با چند رفیق که در اتاقی که باید از آن عبور می کرد احوالپرسی کرد و با عجله رفت.

رفیق زینوویف هم با نقشه من موافقت کرد و من امیدوار دنبال تدارک کنگره رفتم.

متأسفانه کنگره به خاطر رویکرد رفقای زن آلمان و بلغارستان - که در آن دوران بهترین جنبش کمونیستی زنان خارج از روسیه داشتند، ناکام ماند. آنان کنگره را رد کردند. وقتی به لنین گفتم، در جواب گفت: «حیف! چه خسران بزرگی! رفقا راه یک فرصت درخشان هموار ، راه امید به توده های زنان کارگر و آوردن آنان به مبارزات انقلابی طبقه کارگر را سد کردند. کی می داند که چنین فرصت مساعدی دوباره فراهم خواهد شد؟ آهن را باید وقتی کوبید که هنوز داغ است. اما این وظیفه همچنان مانده است. تو باید راهی برای دسترسی به زنانی پیدا کنی که تحت نظام سرمایه داری محکوم به فلاکتی وحشتناک شده اند. باید، باید راهش را پیدا کنی. نمی توان از این ضرورت طفره رفت. بدون فعالیت سازمان یافته توده ای تحت رهبری کمونیسم، هیچ پیروزی ای بر سرمایه داری

و برقراری کمونیسم امکان ندارد. به همین علت نهایتاً زنان ناچار به قیامی انقلابی خواهند شد.»

اولین سال پرولتاریای انقلابی بدون لنین ارزش دستاوردهای او و نبوغ سرشار رهبری اش را اثبات کرده است. در این یکسال عظمت او و ضایعه جبران ناپذیر مرگ او محسوس بود. وقتی غرش توپ سوگواران اعلام کرد که لنین یکسال پیش چشمان تیزبین اش را برای همیشه بست، صف بی پایانی از کارگران زن و مرد سوگوار دیدم که در مقابل آرامگاه لنین عبور کردند. این اندوه من و اندوه میلیونها نفر است. اما از ناسور تازه خاطراتی زنده می شود که فوق العاده قوی هستند؛ واقعیتی که لحظه دردناک فعلی را التیام می بخشد. تمام صحبت های لنین در حافظه ام زنده می شود. تمام حالات چهره اش را مجسم می کنم. بنرهایی در برابر آرامگاه لنین آویزان می شود. پرچم هایی که مزین به خون رزمندگان انقلابی اند. تاج هایی از گل روی قبر او گذاشته می شود. همه اینها چیزی نیست برای کسی که این برگ های درخشان را [به تاریخ] افزود



رزا لوکزامبورگ که ذاتاً شَمّی
هنری داشت، لنین را به من
نشان داد و گفت: «نگاهی
بهش بنداز. این لنینه. به این کله
شق با اراده نگاه کن. یک کله
شق واقعی دهقان روسی با
چند خطوط ظریف آسیایی در
صورت اش. این مرد می خواهد
کوهها را زیر و رو کند. شاید او
زیر کوهها نایود شود، اما هرگز
تسلیم نخواهد شد.»